

جمهوری اسلامی ایران
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۴۰۲
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۵۶۷



این کتاب تاریخ عربستان

را که تالیف جناب مستطاب آقای ذکاء الملک

دام اقباله العالی است دوست عزیزم آقا میرزا سهراب

نظر بمساعدت و همراهی با حقیر برسم یادگار

نوشته اند خداوند ایشانرا توفیق خیر دهاد

صفر المظفر سنه ۱۳۳۵





بسم الله الرحمن الرحیم

جغرافی عربستان و قبایل عرب

جزیرة العرب یا عربستان فلاتیست مسطح بی دریاچه و بی نهر دارای صحاری لم یزرع که گاهگاه واحهٔ در آن دیده میشود و افریقای کوچکی است و در واقع مناسب تر آنست که آنرا جزء افریقا شمارند در سواحل کوهستانیست و جای حاصلخیز و قابل آبادی آن همان سواحل است باران در آنجا کم میبارد و خشک است و باید از چاه تحصیل آب کنند هوای آن خشک و سالم است و محصولات آن کم که عمده خرما و انجیر و انار و قهوه و پنبه و کندر است و این محصولات فقط در دره ها عمل میآید و بین دره ها صحراهائی است که طی آن موقوف بوجود شتر میباشد

عرب مملکت خود را به پنج قسمت تقسیم میکردند حجاز تهامه نجد عروض یا یمامه و یمن و یمن بهترین نقاط عربستان است

یونانیها و رومیها عربستان را بسه قسمت میکردند

شمال غربی	Arabie pétrée	عربیة الحجریة
» شرقی	Arabie deserte	عربیة البادیة
جنوب غربی	Arabie Heureuse	عربیة السعیدة

عرب

عرب بعقیده خودشان سه قسم بوده عرب بائده عرب عرباء عرب مستعربه

عرب بائده در قدیم بوده و از آنها کسی باقی نمانده و از احوالشان چندان چیزی معلوم نیست بعضی افسانه ها از ایشان نقل شده و بعضی مطالب هم در قرآن از ایشان مذکور است قبایل عمده ایشان عاد و ثمود و طسم و جدیس و جرهم و عمالقه میباشند از قوم عاد یکی شداد است که در عدن باغی بعنوان بهشت ساخت و قصری از زر و جواهر ولی هنگام ورود بآن بهشت در گذشت و گویند آن باغ از انظار ناپدید شد قوم ثمود آنستکه صالح پیغمبر برایشان مبعوث شد و بدعا سنگی را شتر حامله نمود ولی قوم هدایت نشدند و آن شتر را کشتند لهذا بادی برایشان وزید و هلاک شدند عمالقه بر مصر تسلط یافتند ولی بعد مصریان ایشان را اخراج نمودند و بنی اسرائیل آنهارا هلاک کردند اما اعرابی که باقیمانده اند دو فرقه اند عاربه از اولاد قحطان و عرب اصل ایشانند دیگر مستعربه از اولاد عدنان ابن اسمعیل قحطان از اولاد سام بن نوح بوده پسر او یعرب گویند اول ناطق به لسان عربیست یکی از اولاد یعرب عبدالشمس پادشاهی جنگجو بود و او را سبا نیز میگویند شهر سبا را باسم خود در یمن ساخت و همچنین شهر مأرب را و شاید که شهر مأرب همان سبا باشد و سدی در آنجا بنا نمود بسیار محکم برای جلوگیری از آب کوه و آنرا عَرِم میگفتند بعدها سیل آن سد را خراب کرده و گویا این واقعه کمی بعد از زمان اسکندر واقع شده باری از آنوقت بنی سبا متفرق شدند و بعضی احتمال میدهند سیل عرم بمعنی سیل شدید میباشد

سبا چند پسر داشت یکی از ایشان حِمیَر نام داشت در یمن تأسیس دولت حمیری نموده و ملوک ایشان را تبابعه گویند (جمع تبّع) از این ملوک است ملکه بلقیس در زمان حضرت سلیمان که بواسطه هدهد از وجود او خبر یافت و او را بدین حق در آورده تزویج نمود قریب یک مائه قبل از اسلام یکی از تبابعه مسیحیان یمن را متعرض شد حبشیها بعنوان معاونت همکیشان یمن تاخته تبابعه را منقرض کردند و آنجا سلطنت یافتند یکی از ایشان اُبرهه بود و در صنعا کلیسای معتبری ساخته و میخواست آنرا عوض کعبه محل حج قرار دهد عربها ملتفت شده بکلیسا بی احترامی کردند اُبرهه قشون فرستاد تا کعبه را خراب کنند خداوند مرغهای ابابیل را فرستاد که هر یک ریگی داشتند و بر لشگریان اُبرهه انداختند آنهارا کشتند و اُبرهه در این وقت سوار فیلی محمود نام بود باین واسطه این واقعه را واقعه فیل و اُبرهه را صاحب الفیل و آن سال را عام الفیل گویند و همان سال تولد حضرت رسول ص بود و بعضی هلاک اصحاب فیل را از آبله دانسته اند چه مذکور است که اول دفعه مرض آبله در عام الفیل بروز کرد

چون یمنیها از دست حبشیها تنگ آمدند یکی از حمیریان موسوم به سیف ابن ذی یزن نزد انوشیروان رفته استمداد نمود و او لشکر فرستاده حبشیها را بیرون کرد از آنوقت یمن در تبعیت ایران بود تا باسلام در آمد

پسر دیگر سبا کهلان نام داشت دو سلسله از اولاد او معروفند یکی ملوک غسان در شام که گویند بعد از سیل عرم بشام رفتند و مسیحی و تابع قیاصره بودند تا وقتیکه شام بتصرف

مسلمین

مسلمین در آمد و ملوک منقرض شدند

دیگر ملوک حیره که بت پرست بودند و در زمان اشکانیان بعراق آمدند از معتبرین آنها جَذیمة الابرش است که جنگجو و جهانگیر بوده و حکایت خواهر او رقاش با خادم او عدی قصه معروفیست یکی از ملوک عرب جزیره را جذیمه مغلوب و مقتول نمود دختر او معروف بملکه زَبّاء در صدد انتقام بر آمد و از جذیمه خواهش کرد بولایت او رفته او را تزویج کند جذیمه فریب خورده رفت زباء او را کشت عمرو بن عدی که خواهرزاده او بود برای تلافی گماشته فرستاد و او قطار شتری را گرفته جوالها بار آنها کرد و در هر کدام دو مرد مسلح قرار داد رئیس این قافله بعنوان تجارت بشهر زباء رفت و مردمانیکه داخل جوالها بودند بیرون آمده قصر ملکه را فرا گرفتند و ملکه خود را مسموم کرد عدی از قبیله بنی لخم بود لهذا عمرو بن عدی مؤسس سلسله لخمین است ایشان را مناذره نیز میگویند و ایشان در زمان ساسانیان و تابع آنها بوده اند از ملوک مناذره یکی نعمان که بهرام گور نزد او پرورده شده و خورنق و سدیر را ساخت دیگر پسرش منذر که بهرام را بسلطنت رسانید دیگر امرؤ القیس که سنمار معمار قصری برای او ساخت و او سنمار را از بالای قصر بزیر انداخت دیگر منذر بن منذر بن ماء السماء که حکایت روز شر و روز خیر متعلق باو است مناذره را خالد بن ولید منقرض کرد

دیگر از ملوک عرب ملوک کِندِه بوده اند که در نجد تسلط داشته اند امرؤ القیس شاعر از ایشان است قبایل مذکور و بسیاری قبایل دیگر از اولاد یعرب بن قحطان

بوده اند که اصل ایشان از یمن بود ولی قحطان پسر دیگری هم موسوم به جُرهُم داشت
و اولاد او حجاز را آباد کردند تا وقتیکه حضرت ابراهیم اسمعیل و هاجر را از بابت
حسد ساره بحجاز برد با معاونت اسمعیل بامر الهی خانه کعبه را در محل کعبه ساخت اسمعیل با قوم
جرهم مواصلت کرد و اولاد او را اصلاً عبری و نسباً عرب بودند مستعرب گویند
بعد از اسمعیل سِدانت کعبه بدست بنی خُزاعه از اعراب عاربه افتاد و بتخانه شد
تا اینکه قریش که از اولاد عَدنان ابن اسمعیل بودند سدانت کعبه را پس گرفتند
وضع زندگی عرب دو قسم بود بعضی از اهل حضاره یعنی شهری بودند و تجارت
و زراعت میکردند و برخی اهل بادیه بودند و در خیمه سر مینمودند و ییلاق و قشلاق یعنی هم
نقل مکان میکردند و کارشان گله داری و غارتگری بود قبایلی بودند منفرد از یکدیگر هر کدام
شیخی یا امیری داشتند و بسیار با یکدیگر جنگ میکردند و بجزئی چیزی نزاع مینمودند
و غالباً نزاعها طول میکشید و خونخواهی و کینه کشی امر حتمی بود باینواسطه برای آنکه هم
بالنسبه نزاع کمتر واقع شود در چهار ماه از سال جنگ را حرام کرده بودند رجب
ذی القعده ذی الحجه محرم
صفات حسنه عرب باقتضای بدویت و ایلیاتی شجاعت مهمان نوازی کرم
و صحت قول و هنرشان استعمال سلاح مخصوصاً نیزه و تیر و معایب ایشان غلظت
خشونت نخوت قساوت کینه جوئی قمار و شرب و کثرت ازدواج بود
و از عادات قبیحه ایشان اینکه دخترهای خود را زنده بگور میکردند معارف ایشان
مختصری

مختصری از نجوم و هیئت و تعبیر خواب و تاریخ و انساب زیرا که در حفظ نسب هم
میکوشیدند و بشرافت نسبی مقید و مفتخر بودند از خصایص عرب فصاحت و بلاغت
و شاعری بود که در میان ایشان بطور وفور و کمال بود و بسیار بآن شأن و اهمیت
میگذاشتند و در هر قبیله که یک نفر شاعر و بلیغ پیدا میشد اسباب شرافت قبیله
بوده و باو مباهات میکردند زیرا که مفاخر قبایل را شعراء مذکور میداشتند و مخلّد هم
میکردند و ممدوح شعراء معتبر و سرافراز بود و کسی را که هجو میکردند ننگین و خفیف
میشد هر سال در سوق عُکاظ نزدیک مکه در ماه ذیقعده تمام قبایل عرب جمع میشدند
علاوه بر کسب و تجارت اشعار خود را میخواندند و اشعاریکه رجحان مییافت نوشته در
کعبه میآویختند و آنها را مُعَلَّقات گویند

شرح حال حضرت رسول ص

ولادت حضرت بقول معروف روز دوازدهم ربیع الاول عام الفیل ٥٧ میلادی
سال چهل و دوم سلطنت انوشیروان در مکه واقع شد پدر حضرت عبدالله ابن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبد مناف از طایفه قریش سلسله بنی هاشم از اولاد عدنان بن اسمعیل
بود مادر حضرت آمنه بنت وهب بود در موقع ولادت حضرت خوارق منقول
است از جمله ایوان کسری متزلزل شده چهارده ستون خراب شده و آتشکده
فارس خاموش گردید و دریاچه ساوه خشک گشت بقولی عبدالله قبل از ولادت
حضرت درگذشت بقولی دو سال یا دو ماه بعد بهر حال از طفولیت یتیم بود و از هم

عبدالله جز پنج شتر و یک کنیز مخلفاتی نمانده بود عبدالمطلب جدش متکفل او شد
و حسب الرسم بدایه سپرد و دایه که حَلیمه نام داشت حضرت را ببادیه برد و آن
دایه از قبیله فصیحه عرب بود حضرت سه ساله با برادران رضاعی خود در صحرا بود دو
نفر سفید پوش آمده او را گرفتند و سینه او را شکافته چیزی جستند گویند آن دو نفر
سفید پوش ملک بودند قلب و احشاء حضرت را بیرون آورده شستند و پاک کردند
و بجای خود گذاشتند حلیمه بعد از اینواقعه ترسیده حضرت را بمکه نزد مادر برد در شش
سالگی آمنه هم وفات کرد و جدش عبدالمطلب حضرترا نگاهداری میکرد اما دو سال بعد
او هم درگذشت کفالت حضرت بعمّش ابوطالب رسید و او سدانت کعبه و ریاست
قریش نیز داشت تجارت هم میکرد در سفر که بجهت امور تجارتی شام میرفت حضرت
نه ساله و بقولی دوازده ساله بودند گویند در بُصری نزدیک دمشق راهبی بُحیرا نام بود
و او بعلامات حضرت را شناخت و خاتم نبوت را بین کتفین او دید و با بوطالب گفت
این طفل را از یهود حفظ کن که اگر بحال او مطلع شوند باو آسیب میرسانند ولی او هم
بمقامی عالی خواهد رسید باری حضرت علاوه بر جمال صوری مردانگی و حلم و حسن
محاوره و صداقت و امانت داشت باینواسطه او را محمد الامین لقب داده بودند
و قبل از این لقب او را محمد یتیم میگفتند در چهارده سالگی با اعمام خویش در حرب
الفجار که بین قریش و بنی هوازن واقع شده بود همراهی کرد در این جنگ قریش
غالب شدند در جوانی حضرت شبانی کرده و بعضی زد و خوردها هم که طایفه او کرده
اند

اند همراه بودند و در بیست و پنج سالگی خدیجه بنت خُوَیلد که از زنان باشرافت
متمول قریش بوده حضرت را بنا بامانت او تجارت شام فرستاد و او مأموریت
خود را در کمال خوبی انجام داده بمکه مراجعت نمود خدیجه از حضرت خیلی راضی و خرسند
و خوشوقت شده بمزاوجت او در آمد در صورتیکه چهل ساله و بیوه بود در حیات خدیجه هم
حضرت زن دیگر نگرفت و او بیست و دو یا بیست و پنج سال با حضرت بود و تمام
اولاد حضرت غیر از ابراهیم دو پسر و چهار دختر باشد از خدیجه بود وقتی قریش
عهدی را که سابق بسته بودند که در داخل مکه نگذارند بکسی ظلم شود تجدید کردند حضرت
در اینمعاهده همراه شد و آن معاهده را (حلف الفضول) گویند وقتیکه حضرت سی
و پنج ساله بود قریش کعبه را خراب کردند بواسطه اینکه کوتاه بود میخواستند بلندتر سازند
در تجدید عمارت چون نوبت نصب حجر الاسود رسید قبایل مختلفه هر کدام مدعی بودند هم
که بدست خود آنرا نصب کنند نزاع افتاد پس قرار دادند که هر کس اوّل از
در مسجد الحرام داخل شود او را حکم قرار دهند اتفاقاً حضرت داخل شد او را حکم قرار دادند و خود
سنگ را در پارچه گذاشتند و هر قبیله یک گوشه آنرا گرفت و چون بموضع نزدیک
شد حضرت خود سنگ را برداشته بجایش گذاشت
کمی بعد از این واقعه علی ابن ابی طالب را که شش ساله بود در کنف رعایت خویش
گرفت برای تخفیف زحمت ابیطالب و عباس عم حضرت فرزند دیگر ابوطالب
را که جعفر نام داشت اختیار کرد حضرت غالب اوقات خویش را به تفکر و تحمل

در امور میگذراندند والبته از بت پرستی و ضلالت هموطنان و نزدیکان خویش
متألم بود هر سال یک ماه بکوه حِرا که قریب یک فرسخی مکه است میرفت و در
غاری بعبادت مشغول میشد سالی که سن حضرت بچهل و یک یا چهل و سه رسیده
بود در ماه رمضان سال ۶۱۱ع میلادی که مقارن سلطنت پرویز بود به حِرا رفته بود
شبی جبرئیل باو ظاهر شد او را امر بخواندن سورهٔ عَلَق کرد و حال آنکه حضرت
خواندن نمیدانست چنانکه او را نبیّ اُمّی میگویند حضرت آن سوره را از جبرئیل
آموخت و گویند جبرئیل ترتیب وضو و نماز را بحضرت یاد داد و رفت حضرت نزد
خدیجه آمد و مطلب را اظهار کرد خدیجه گفت تو پیغمبری و به پسر عمّ خود نیز اظهار
کرد و او در کتب انجیل و توریه و ورقة ابن نوفل نظر داشت و تصدیق قول خدیجه
را نمود پس اوّل کسیکه بحضرت ایمان آورد خدیجه بود و دوّمی علی ابن ابیطالب
که سن او را در آن هنگام از نه الی یازده سال گفته اند ثالث بقول معروف زید بن
حارثه است که غلام حضرت بود و او را آزاد کرده بود بعد ابوبکر و عثمان ابن عُفّان
و عبدالرحمن ابن عَوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه و زُبیر را باسلام در آورد امّا مدت
سه سال اسلام پنهان بود تا اینکه خداوند بحضرت امر باظهار نبوت کرد و ابتدا فرمان
داد که اقربای خود را دعوت کند حضرت بکوه صفا رفت و کسان خود را جمع کرده بهم
گفت آیا مرا صادق میدانید گفتند بلی گفت من رسول خدا هستم خدا را بپرستید و از
بتها دست بکشید وگرنه عذابی شدید خواهید داشت ابولهب که یکی از اعمام

حضرت بود باو بد گفت بعد از آن حضرت بعلی فرمود غذائی حاضر کند و خویشانرا دعوت
نماید چنین کرد مدعوین غذا خورده سیر شدند و حال آنکه خیلی مختصر بود لهذا ابو
ابولهب گفت محمّد ما را سحر کرد پس حضّار متفرق شدند و حضرت اظهار
مطلب نکرد بعد مجدداً این مجلس را فراهم آورد و گفت هیچکس بهتر از من بشما
خیر دنیا و آخرت نمیرساند خدا بمن امر کرده که شما را بسوی او دعوت کنم کیست از شما که
که در این کار بمن کمک کند و برادر من و وصی من و خلیفه من باشد علی گفت آنکس
منم حضرت فرمود این شخص برادر من و وصی من و خلیفه من است حرف او را
بشنوید و اطاعت کنید جماعت خندیدند و با بوطالب گفتند محمّد ترا مطیع پسر
پسرت کرد باری حضرت دعوت خود را مینمود و محض خاطر ابوطالب کسی چندان
متعرض او نمیشد تا اینکه حضرت ایشانرا منسوب بکفر و ضلالت کرد و بت پرستی
آنها را عیب گرفت آنوقت عداوتشان زیاد شده نزد ابوطالب رفتند و گفتند یا
او را منع کن یا رها کن تا ما از عهده او برآئیم ابوطالب بملایمت ایشان را رد کرد دفعه
دوّم آمدند که اگر منع نکنی با او و تو جنگ خواهیم داشت تا یکی از طرفین هلاک
شود ابوطالب ترسیده و مطلب را بحضرت اظهار کرد فرمودند اگر خورشید در یمین و
ماه را در یسار من بگذارند دست بر نخواهم داشت پس چون حضرت تصور کرد که
ابوطالب او را رها کرده گریست و بلند شد ابوطالب او را صدا کرد گفت هر چه خواهی
بکن و آسوده باش که ترا رها نخواهم کرد قریش و اهل مکه چون از دفع حضرت

مأیوس شدند باستهزاء و توهین او و آزار و اذیت پیروان او پرداختند و در این
کار مبالغه کردند بخصوص درباره مستضعفین یعنی کسانیکه بیچاره و فقیر و بیکس بودند
و جماعت اذیت کنندگان را مُستهزئین میگفتند و اشدّ آنها یکی ابولهب که عمّ
حضرت بود و دیگری ابن هُشام که مسلمین او را ابوجهل کُنیه داده اند چون جفای
معاندین بی اندازه شد حضرت بمسلمین اجازه داد که به حَبَشه هجرت کنند و
مهاجرین از زن و مرد تقریباً صد نفر بودند و این سال پنجم از نبوت بود و سال دوّم
از اظهار دعوت قریش هر چه مهاجرین را از نجاشی (حبشها پادشاه خود را نجاشی میگفتند)
مطالبه کردند اعتنائی نکرده همراهی نمودند چون ابوجهل توهین شدید بحضرت کرده بود حمزه
عمّ حضرت علی رغم او اسلام قبول کرد و پیشانی ابوجهل را با کمان خود شکست کمی
بعد از آن عُمَر که مردی غلیظ و قسی و با حضرت شدید العداوه بود بقصد قتل
حضرت شمشیر برداشته بیرون رفت در بین راه شخصی (نعیم نام) از او پرسید کجا میروی
گفت بقتل محمّد میروم جواب داد بهتر آنست که اوّل خانه خود را اصلاح کنی
چراکه خواهر تو و شوهر او و پسر عمّ تو مسلم شده اند عُمَر بخانه برگشت اشخاصی که ذکر
شد قرآن میخواندند خواستند از او پنهان کنند فهمید و خواهر خود را زده ورق قرآن را
بزور گرفت و خواند و از آن کلمات متأثر شد و گفت محمّد کجاست نشانش
دادند خدمت حضرت رفت اتباع حضرت از دیدن او متوحش شدند امّا قبول
اسلام کرد حضرت و مسلمین از اسلام عُمَر بسیار خشنود شدند زیرا که از بزرگان قریش

بود و قسیّ القلب و با عزم بود عداوتش مضر و دوستیش مفید و پیغمبر همیشه میگفت
خدایا تأیید کن اسلام را بعُمَر یا ابن هشام چون قریش دیدند اسلام در شیوع
و ترقیست برای اینکه بنی هاشم و بنی مطلب از حضرت حمایت میکردند
جمع شده عهد کردند که همه قسم روابط خود را با ایشان قطع کنند یعنی معامله و مکالمه
و مناکحه با ایشان نکنند و این عهد را در صحیفه نوشته در کعبه قرار دادند بنی هاشم
دور ابوطالب جمع شده بخارج مکه رفتند در محلی که معروف به شِعب ابوطالب
است بصُعوبت و مشقت و تنگدستی مدت سه سال زندگانی میکردند امّا ابولهب
از ایشان جدا شده با قریش همراه بود عاقبت بعضی از قریش برقت آمدند و گفتند
صحیح نیست که ما مرفّه باشیم و قبیله از ما در تنگدستی و قحط باشد و با وجود اینکه ابو
ابوجهل و بعضی دیگر سخت ایستاده بودند در صدد نقض صحیفه برآمدند مقارن همین
وقت حضرت بتوسط ابی طالب بایشان خبر داد که تمام خطوط صحیفه را غیر از اسم
خدا موریانه خورده است بنابراین قریش صحیفه را پاره کرده عهد را نقض نمودند
و این در سال نهم یا دهم بعثت بود
بعد از این واقعه در سال دهم بعثت ابوطالب درگذشت و او متجاوز از هشتاد سال
داشت و ظاهراً اظهاری از اسلام نمینمود امّا بعضی میگویند در دم مرگ اسلام قبول
کرد و قصیده داشت که حاکی بر اسلام او بود در هر صورت از پیغمبر خیلی حفظ و
حراست مینمود و چند روز بعد از او خدیجه نیز درگذشت و این هر دو واقعه برای پیغ

حضرت مصیبت عظیم بود و آن سال را عام الحزن نامیدند بعد از فوت عمو
ابوطالب بدرفتاری قریش با حضرت بیشتر شد و بجای بدرسید حضرت به طائف
رفت که از بنی ثقیف کمک بخواهد ایشانهم دعوت او را نپذیرفتند بلکه توهین
نمودند حضرت بمکه مراجعت نمود و در اوقات حج عرض نفس میکرد یعنی مردم را دعوت
مینمود ولی با مخالفت قریش چندان پیشرفتی حاصل نمیکرد سال یازدهم از بعثت
در موقع حج حضرت به شش نفر از اهل یثرب عرض نفس کرد اهل یثرب غالباً
از قبایل اوس و خزرج بودند آن شش نفرهم که خزرج بودند اسلام
قبول کردند و وعده دادند که اهل یثرب را دعوت نمایند سال بعد در موقع حج اهل یثرب
دوازده نفر را نزد حضرت فرستادند و در عقبه که کوهی است نزدیک مکه با حضرت
بیعت کردند که بخداوند شرک نیاورند و دزدی و زنا نکنند و اولاد خود را نکشند و
این را بیعت اول عقبه و بیعت النساء گویند زیرا که در آن تعهد محاربه نبود
باری حضرت مصعب نام را با ایشان همراه کرد که در یثرب شرایع اسلام را بمردم
بیاموزد و در آنجا کار پیشرفت کرد و جماعتی اسلام قبول نمودند. معراج رسول را در
همین سال یعنی در سال دوازدهم بعثت نوشته‌اند. سال بعد که سیزدهم بعثت بود هفتاد
و سه نفر زن و مرد از اوس و خزرج در موقع حج بدیدن حضرت آمدند
و باز در عقبه ملاقات واقع شد و در این دفعه بیعت کردند که حضرت را مثل عیال
و اطفال خود حفظ کنند اگر چه بمحاربه باشد و حضرت در عوض بایشان وعده بهشت

داد اهل یثرب بازگشتند و مسلمین مکه بامر حضرت به یثرب مهاجرت کردند و جز خود
حضرت و علی علیه السلام و ابوبکر از مسلمین کسی در مکه نماند قریش چون از این امر
مطلع شدند مشورت کردند و عاقبت بنا برای ابوجهل مصمم شدند که حضرت را
بقتل برسانند بدست چند نفر که هر یک از یک قبیله باشند تا خون او متفرق شود
و از میان برود حضرت از این قصد مطلع شد و شبی که قریش میخواستند در وقت
خواب او را بکشند علی را بلباس خود ملبس کرده در رختخواب خوابانید و شبانه
بخانه ابوبکر رفت و یک راهنما برداشته در غاری در کوه ثور رفتند و سه روز
در آنجا پنهان بودند و قریش هر چه گشتند ایشان را نیافتند پس از آن از غار بیرون آمده
بسمت مدینه رفتند نزدیک مدینه شخصی سراقه نام تعاقب ایشان میکردند و بایشان
رسید اسبش دو مرتبه بدعای حضرت بخاک فرو رفت لهذا عهد کرد که دست از تعاقب
بردارد و قریش برگرداند حضرت در قبا که قریه بود نزدیک مدینه چهار روز
توقف نمود و آنجا اساس مسجدی ریخت بعد بمدینه ورود کرد و اهل مدینه او را
بخوبی پذیرفتند و مسلمین که از مکه بمدینه مهاجرت نمودند مهاجرین گفته میشوند
و مسلمین مدینه که حضرت را یاری کردند انصار خوانده میشوند و بقول معروف
هجرت که اکنون مبداء تاریخ ما است سیزده سال بعد از بعثت حضرت بود در
ماه ربیع الاول ——— مطابق ۱۸ ژوئیه ۶۲۲ میلادی

وقایع سال اول توقف در مدینه که سال اول هجرت باشد بنای

مسجد النبی و خانه حضرت و مزاوجت حضرت با عائشه دختر ابوبکر و مواخات مسلمین
و آن این بود که حضرت هر یک از مهاجرین را برادر یکی از انصار خواند و علی را برادر
خویش نامید

سال دوم هجرت کعبه برای قبله تعیین شد و روزه رمضان فرض گردید
و حضرت فاطمه بمزاوجت علی در آمد و برای خواندن مسلمین را بنماز بنای اذان گفتن را هم
گذاشتند در این سال حضرت شروع بتعرض قریش نمود و چند دفعه آدم فرستاد
ولی نتیجه حاصل نشد اول دفعه که مسلمین غنیمت و اسیر گرفتند در محلی بود موسوم
به نخله نزدیک مکه بریاست عبدالله ابن جحش و واقعه مهم این سال غزوه بدر
است که در ماه رمضان واقع شده از این قرار که کاروان معتبری از قریش بریاست
ابوسفیان از شام بمکه برمیگشت حضرت بقصد ضبط آن کاروان با سیصد و سیزده
نفر بیرون رفت ابوسفیان ملتفت شده بقریش خبر داد و ایشان قریب هزار نفر هم
بمحافظت کاروان فرستادند و همه بزرگان مکه در این موقع حاضر شدند فریقین در
بدر تلاقی کردند و آن محلی بود بین مکه و مدینه و مشتمل بر تلول چند نزدیک ساحل
دریا و باسم چشمه موسوم بود حضرت قبل از قریش آنجا رسیده مکان خود را بخوبی
مستحکم نمود ابتداء جنگ تن به تن کردند و حمزه و علی در آن جنگ بر مبارزین
قریش غلبه نمودند بعد از آن جنگ کلی در گرفت و قریش شکست فاحش خوردند
و هفتاد نفر از آنها مقتول و همین عده اسیر شد از مسلمین چهارده نفر بقتل رسید از جمله

مقتولین قریش ابوجهل و عتبه و شیبه بودند و ابولهب هم که در مکه بود
از شنیدن این خبر چند روز بعد مرد در این موقع غنایم زیاد بدست مسلمین هم
افتاد که از جمله شمشیر موسوم به ذوالفقار بود و حضرت آنرا برای خود برداشت
و بعد به علی بخشید خلاصه این اول پیشرفت بزرگ اسلام بود که اسباب
قوت و قدرت مسلمین گردید همین سال یهود بنی قینقاع که نزدیک مدینه
بودند بیکی از نسوان مسلمین بی احترامی کردند حضرت ایشان را محاصره نمود تا تسلیم
شدند اموال ایشان را ضبط کرد و خودشان را اخراج نمود در این سال حضرت
غزوات مختصر دیگر هم کرده که اهمیتی نداشته است

سال سیم ولادت امام حسن علیه السلام و غزوه احد از این قرار که سه هزار
نفر از قریش بقصد تلافی واقعه بدر بریاست ابوسفیان بطرف مدینه آمدند
حضرت با هزار نفر از مدینه بیرون آمد نزدیک کوه احد که در شمال مدینه است
تلاقی فریقین شد در ماه شوال یکنفر عبدالله نام که در میان مسلمین از منافقین بود
در این مورد کناره گرفت و سیصد نفر با او برگشتند زیرا که بعضی از اهل مدینه هم
منافق بودند یعنی همراهی ایشان با حضرت ظاهری بود باری جنگ سختی در
گرفت و ابتداء بار غلبه با مسلمین بود و قریش جنگ گریز کردند مسلمین فریب
خورده بتعاقب پرداختند خالدبن ولید با جمعی از عقب بر ایشان بر آمد
و مسلمین از طرفین محصور شدند و در این بین فریاد بلند شد محمد بقتل رسید

مسلمین دل باخته در هم ریختند و بکلی شکست خوردند و خود حضرت
در محل خطر آمد و زخم خورد و دندانهای جلو او شکست و صورتش هم
مجروح و خونین شد علی و طلحه او را در ربودند و حمزه و علی در جنگ
رشادتها کردند ولی حمزه مقتول و پیغمبر بسیار متأسف گردید حمزه اسد الله
و اسد رسوله لقب داشت و سید الشهداء خوانده شد و در این جنگ بعضی
از زنهای قریش نیز همراه بودند و مردان را تشویق میکردند و رأس ایشان
هند زن ابوسفیان بود

سال چهارم بعضی از اقوام عرب با حضرت غدر کردند و بعضی اصحاب
او را بعنوان مبلغ اسلام بطرف خود کشانیده بقتل رسانیدند طایفه یهود بنی النضیر
که با حضرت معاهده داشتند چون سوء قصدی نسبت بحضرت کردند عهد را
نقض نمودند حضرت آنها را محاصره کرد تا تسلیم شدند و تعهد کردند که اموال
خود را گذاشته بروند بعضی بشام مهاجرت کردند برخی به خیبر رفتند تحریم
خمر در این غزوه بوده چون بعضی از قبایل عرب نجد مهیای حمله بمدینه شده بودند
حضرت بیرون رفته در محل ذات الرقاع در مشرق با دشمن روبرو شد اما
ایشان جرئت مقابله نکرده فرار نمودند بعد از آن غزوه بدر ثانی بود هم
که زد و خوردی واقع نشد ولادت حضرت امام حسین علیه السلام نیز هم
در این سال بود

سال

سال پنجم وقعه مهم این سال غزوه خندق است در ماه شوال هم
از این قرار که قریش با بعضی قبایل دیگر عرب بعده متجاوز از ده هزار نفر قصد مدینه
کردند حضرت خبردار شد و برای حفظ مدینه باشاره سلمان فارسی دور آن شهر خندق کندند
و یکماه مشغول اینکار بودند و حضرت با سه هزار نفر از شهر خارج شد و بکنار خندق
رفت متجاوز از بیست روز طرفین مقابل هم ماندند و جز تیراندازی کار دیگری
نکردند عاقبت چند نفر از شجاعان عرب جلو آمده از مسلمین مبارز خواستند معتبرتر
از همه عمرو بن عبدود بود علی ع عمرو را کشت از این بابت رعب در دل
مشرکین پیدا شد و میان آنها نفاق افتاد و شبی هم باد سختی بر روی آنها وزید
خوف بر آنها غالب شده مراجعت کردند در این واقعه یهود بنی قریظه که با
حضرت معاهده کرده بودند با دشمنان حضرت همراه شده نقض عهد نمودند حضرت
فوراً بسیاست ایشان رفت و آنها را محاصره نمود تا تنگ آمدند و تسلیم شدند هم
مردهای ایشان که هفتصد نفر بودند مقتول و زن و بچه آنها اسیر و مالشان ضبط شد

سال ششم بعضی غزوات غیر مهم واقع شده که زد و خوردی نداشته
واقعه بالنسبه مهم غزوه بنی المصطلق بوده و ایشان بمخالفت حضرت برخاسته
بودند حضرت بدفع ایشان پرداخت و شکست فاحشی بآنها داد بسیاری مقتول
و جمعی اسیر شدند و اموالشان بغارت رفت بعد از این جنگ دو نفر از مهاجر و
انصار با هم نزاع کردند و عبدالله منافق در صدد تشدید امر برآمد ولی پسر عبدالله

با او همراهی کرد و حضرت بحسن تدبیر فتنه را خوابانید در مراجعت از این غزوه هم
شبی عایشه از هودج بیرون آمده بجهت یافتن گردن بندی که در وضو گرفتن
گم کرده بود خدام ندانسته هودج را بار کردند و عایشه ماند.
صفوان نامی عایشه را دیده بمدینه آورد مردم گمان بد بردند او را متهم کردند
حضرت مردد بود علی ع گفت زن بسیار است عایشه را رها کن عاقبت هفده آیه
در پاکی عایشه نازل شد و مطلب از تردید بیرون آمد
در ذی قعده این سال حضرت با هزار و چهارصد نفر از اصحاب بزیارت مکه رفت هم
قریش از حرکت او خبردار شده بجلوگیری آمده حضرت از بی راه رفت تا هم
حدیبیه که نزدیک مکه است از جانب قریش فرستاده ها آمدند که قصد
حضرت را بفهمند با ایشان اظهار شد که غرض فقط زیارت است و مسلمین هم مأمورین
بمکه فرستادند آخری ایشان عثمان بود قریش عثمان را نگاه داشتند حضرت
بگمان اینکه عثمان کشته شده از اتباع خود بیعت گرفت که در جنگ با او
همراهی کنند و در این اثنا عثمان برگشت و از جنگ منصرف شدند و قریش
خواهش معاهده کردند حضرت قبول فرمود و علی علیه السلام معاهده را نوشت بنا
بر اینکه تا ده سال قریش و مسلمین جنگ متارکه باشد و در آن سال حضرت
از حج صرف نظر کند و هر کس که خواهد با قریش هم عهد شود و هر کس که خواهد
با حضرت متحد گردد و این معاهده را حضرت از روی مصلحت کرد اما مسلمین راضی

نبودند

نبودند و آنرا ننگ خود دانستند در این سال یا در سال هفتم حضرت سلاطین را
باسلام دعوت فرمود از جمله نامه بخسرو پرویز نوشت پرویز نامه را پاره کرد و
گفت بنده من چگونه چنین چیزی بمن مینویسد بعد از آن بعامل خود در یمن
که باذان نام داشت فرمان داد که دو نفر نزد آن شخص حجازی بفرست
تا او را نزد من بیاورند باذان اطاعت کرد فرستادهای او بحضرت عرض کردند باید
با ما نزد پرویز بیائی یا تو و قوم تو هلاک خواهند شد حضرت جوابرا بفردا محول
کرد همانشب جبرئیل خبر آورد که شیرویه خسرو را کشت فردا آنمطلب را
بفرستادگان ایرانی اظهار کرد برای باذان هم خبر آمد و بنابراین باذان
و جمعی دیگر مسلمان شدند
هرقل قیصر روم را نیز حضرت باسلام دعوت کرد فرنگیها میگویند معلوم نیست
امپراطور چه جواب داد و مسلمین میگویند باطناً مسلمان و ظاهراً جرئت اظهار
اسلام نکرد دیگر از آنکسانیکه حضرت دعوت کرد مقوقس پادشاه مصر بود و
او دعوت حضرت را بخوبی پذیرفت و هدایا فرستاد که از جمله ماریه قبطیه هم
بود که مادر ابراهیم شد دیگر نجاشی بود که میگویند مسلمان شد و مهاجرین
حبشه را رخصت مراجعت داد نیز بعضی دیگر از بزرگان را حضرت دعوت
کرد که بعضی قبول کردند و برخی رد نمودند

سال هفتم اول این سال حضرت عزم خیبر کرده آن محل مستحکمی بود

از یهود در شش روز راه در شمال شرقی مدینه و دارای هفت قلعه بود مسلمین
که هزار و ششصد نفر بودند آنجا را محاصره کردند چندین روز طول کشید تا
یکنوبت حضرت ابوبکر را فرستاد که قلعه را بگیرد نتوانست روز بعد عمر
را فرستاد او هم نتوانست حضرت گفت فردا بیرق را بکسی میدهم که خدا و
رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند کرار غیر فرار
است و قلعه را خواهد گرفت مقصود علی بود و همینطور هم شده در این جنگ
مرحب که از شجاعان بود بدست علی بقتل رسید گویند سپر حضرت در محاربه
با مرحب خورد شد لهذا در قلعه را کنده بجای سپر بکار برد در صورتیکه
هشت نفر باتفاق آنرا نمیتوانستند حرکت دهند عاقبت قلاع مزبور تسلیم
شدند و با آنها شرط شد که اموال خود را بدهند و همیشه نصف میوه های خود
را بحضرت تقدیم کنند و حضرت هر وقت بخواهد آنها را اخراج کند بعد از
این جنگ زنی که باعتقاد بعضی خواهر مرحب بود حضرت را بضیافتی دعوت
کرد بقصد مسموم کردن او ولی حضرت ملتفت شده غذا نخورد در مراجعت
از خیبر در فدک که محلی بود نزدیک خیبر و مردم آن یهود بودند چون
حال خیبر را دانستند در صدد مقاومت بر نیامده بهمان شروطی که خیبریها قبول
کرده بودند تسلیم شدند و حضرت فدک را ملک خاص خویش نمود و حاصل آنرا برای
خود ضبط کرد و آنرا بحضرت فاطمه بخشید

در ذیقعده این سال عمرة القضاء واقع شد یعنی قضای عمره سال قبل را کردند و
با مسلمین به مکه رفتند و قریش متعرض نشده از مکه خارج شدند حضرت و
مسلمین اعمال عمره را از قبیل طواف و سعی و قربانی بجا آورده بعد از سه روز بنابمعاهده
بمدینه مراجعت کردند

سال هشتم

خالد بن ولید و عمرو بن عاص و عثمان ابن ابی طلحه که از بزرگان قریش بودند
نزد حضرت آمده اسلام آوردند در این سال برای حضرت منبر ساخته شد و
قبل از آن حضرت بستون حنانه (ناله کننده) تکیه میکرد در این سال حضرت فرستاده
به بُصری فرستاده بود برای دعوت مردم آنجا باسلام در مُوته که قریه
است در شام یکی از بنی غسان فرستاده حضرت را کشت محض خونخواهی او
حضرت سه هزار نفر بسرداری زید بن حارثه فرستاد و جمع کثیری از عرب
و رومی بمقابل ایشان برخاستند در موته جنگ درگرفت زید کشته شد بیرق
اسلام را جعفر بن ابی طالب برداشت دستهای او هم افتاد باین مناسبت
پیغمبر فرمود خداوند در بهشت باو دو بال داده است و ملقب بجعفر طیار شد
بعد از شهید شدن او خالد بن ولید بیرق را برداشت و چون امکان غلبه بر
رومیان نداشت مسلمین را عقب نشانیده به مدینه باز آورد و ملقب به سیف
الله شد این اول جنگ مسلمین بود در خارج عربستان در این سال هشتم
مکه مسخر مسلمین گردید و تفصیل آن از این قرار بود که قبیله از معاهدین قریش

با قبیله از معاهدین حضرت جنگ کردند قریش بمعاهدین خود کمک نمودند
و باین واسطه عهد حُدَیبیه را نقض کردند و حضرت در صدد تلافی برآمد اما
بعد از آن خود قریش پشیمان شده ابوسفیان را نزد پیغمبر فرستادند که عذر
بخواهد و تجدید عهد کند کسی باو اعتنا نکرد و حضرت از همه طرف لشکر جمع
کرد تا ده هزار نفر فراهم شد و در ماه رمضان عازم مکه شدند ابوسفیان که قوت
حضرت را دیده و از مقاومت و غلبه مأیوس شده بود با دو نفر دیگر بملاقات
حضرت رفته بتوسط عباس عم حضرت بحضور پیغمبر رفتند و قبول اسلام کردند
و ضمناً لشکر حضرت و قدرت او را دیدند و از آنجا که ابوسفیان از بزرگان قریش
و وجود او اهمیت و اثر داشت برای اینکه دلخوش باشد حضرت باو
مزیتی داد باین معنی که قرار داد از اهل مکه هر کس بخانه ابوسفیان پناه برد یا در
مسجد الحرام یا در خانه خود نشسته بیرون نیاید در امان باشد پس از آن قشون
حضرت منقسم بسه دسته شده هر کدام از طرفی بنای ورود بمکه را گذاشتند و قریش
مقاومت را بیفایده دیده متعرض ایشان نشدند مگر یکدسته را که بحکم خالد بن ولید
بود تیرباران کردند خالد جمعی از ایشان را کشته عقب نشانیدند و بنابراین
بدون زد و خورد و کشتار حضرت و مسلمین بیستم رمضان سال هشتم هجرت وارد
مکه شدند حضرت کعبه را طواف کرده و داخل مسجد الحرام شده تمام بت ها و اشیاء
راجع به بت پرستی را از آنجا بیرون کرد و تلف نمود و کعبه مرکز اسلام شد بعد از آنکه

مرکز بت پرستی بود حضرت با قریش بمهربانی رفتار کرده همه را عفو فرمود [1]

سال نهم

در ماه رجب خبر رسید که رومیان قصد تعرض بعربستان دارند حضرت
فوراً لشکر فراهم کرد و بجلوگیری رومیان در صورتیکه راه طویل و هوا گرم بود و این سفر
برای بسیاری از مسلمین شاق بود و باین واسطه حضرت صاحبان استطاعت را فرمود از
مال خود بهمراهان بی بضاعت بدهند در این سفر سه نفر از انصار از همراهی مضایقه
کردند حضرت اعتنائی بایشان نکرده علی ع را در مدینه بجای خود گذاشت و حرکت
کرد و لشکر مسلمین در اینوقت سی هزار نفر بود از بابت حرارت و عطش زحمت بسیار
وارد آمد معذلک وقتیکه به حِجر رسیدند که مقام قوم ثمود بوده است حضرت
همراهان را از خوردن آب آنجا منع فرمود عاقبت مسلمین به محلی رسیدند بین مدینه و
دمشق موسوم به تَبوک و در آنجا خبر رسید که رومیان از تعرض مسلمین دست
برداشته بشام مراجعت نمودند لهذا حضرت هم از آن سفر منصرف شده و چند روزی
در تبوک مسلمین استراحت کردند و در اینجا بعضی از بزرگان مسیحی عربستان آمده با حضرت
همراهی و معاهده کردند که باج بدهند و قوافل ایشان در مسافرت عربستان
در امان باشند بعد از آنکه تمام اعراب بشمال و شمال شرقی عربستان در تحت اطاعت
اسلام در آمدند حضرت بمدینه مراجعت کرد آن سه نفر از انصار که در این سفر همراهی
نکرده بودند آمده اظهار پشیمانی نمودند ولی حضرت مسلمین را امر کرد از ایشان اعراض
بجویند و مدت پنجاه روز باین ذلت گذرانیدند پس حضرت برایشان ترحم کرده

از تقصیرشان گذشت **بنی ثقیف** که در طائف متحصن شده بودند نزد حضرت ص
پیغام فرستادند که میخواهیم قبول اسلام کنیم بشرط اینکه سه سال ما را در پرستیدن
لات مختار نمائید حضرت قبول نکرد پس از آن یکماه مهلت خواستند آنهم قبول
نشد بعد گفتند پس ما را از نماز معاف دارید حضرت فرمود دینی که نماز نداشته
باشد بیحاصل است عاقبت بدون شرط مسلمان شدند

سال دهم در این سال حضرت حج آخری را بعمل آورد باینواسطه آنرا حجة الوداع
گویند علی ع هم بیمن رفته مردم آنمملکت را بقبول اسلام دعوت نماید اینکار را انجام
داده بود در این موقع بمکه آمد و واقعه غدیر خم در مراجعت از این سفر بود و بعد از
ورود بمدینه حضرت دیگر از آنجا خارج نشد و در اوایل سال یازدهم مریض شد در همه
اوقات مرض روزی در مسجد بالای منبر رفته فرمود ای حضار اگر من کسی از شما را هم
زده باشم پشت من حاضر است مرا بزنید و اگر کسی را دشنام داده باشم در عوض
مرا دشنام بدهد و اگر از کسی مالی گرفته باشم از مال من بردارید و از عداوت من هم
مترسید چه من اهل عداوت نیستم بعد از آن نماز بجا آورد پس از نماز شخصی سه درهم
از او ادعا کرد حضرت سه درهم را داده فرمود خجالت دنیا بهتر از خجالت آخرت
است و بر جنگجویان غزوه **اُحُد** دعا کرده مراجعت نموده در سه روز آخر بمسجد
نرفت و چون مرض قوت گرفت باصحاب فرمود کاغذ و مرکب بیاورید تا برای
شما کتابی بنویسم که در ضلالت نیفتید از این حرف میان اصحاب اختلاف افتاد

عمر

عُمر گفت حضرت هذیان میگوید زیرا که قرآن ما را کفایت میکند در هر صورت حضرت
در ماه ربیع الاول از سال یازدهم هجرت رحلت فرمود در آنوقت سن حضرت هم
بقول معروف شصت و سه سال بود بعضی از مسلمین موت حضرت را باور نمیکردند و
میگفتند بآسمان عروج کرده است و راضی بدفن حضرت نمی شدند تا بعد از سه روز
باصرار علی و عباس و بعضی دیگر جسد حضرت را بخاک سپردند

خلافت ابوبکر

خلافت ابوبکر در حیات حضرت شخصی موسوم به **اسود العنسی** در یمن هم
ادعای نبوت کرده اهل آن ناحیه را بخود گروانده بود اما مسلمین او را بقتل رسانیده
سرش را بمدینه آوردند بعد از رحلت حضرت خلافت بابوبکر رسید در **یمامه** شخصی موسوم
به **مسیلمه** که معروف به مسیلمه کذاب است ادعای نبوت کرد ابوبکر خالد بن ولید را
بدفع او فرستاد و جنگ کردند و مسلمین غالب شدند وحشی حبشی که در جنگ احد
حمزه را بقتل رسانیده بود مسیلمه را کشت اما در این واقعه بسیاری از اصحاب
حضرت بقتل رسیده بودند

ابوبکر محض اینکه آیات قرآن بواسطه قتل یا موت اصحاب از میان نرود آن آیات
را از دهان اصحاب جمع کرده منظم نمود و نزد **حفصه** دختر عمر امانت گذارد
مالک ابن نویره رئیس قبیله بنی یربوع از ادای زکوة ابا کرده یاغی شد و بسیاری
از قبایل عرب تبعیت او کردند و حتی گفته اند بعد از حضرت تمام قبایل عرب باستثنای

مکه و مدینه مرتد شدند ابوبکر خالد بن ولید را مأمور کرد تا مالک را باطاعت آورد اما خالد
مردی تندخوی و شهوانی بود و بواسطه طمعیکه بزن مالک داشته حکم قتل او را داد و
سه روز بعد همان زن را تزویج کرد اصحاب بخصوص عمر از این مسئله متغیر شدند
و عمر میگفت خالد را باید سنگسار کرد ولی ابوبکر وجود خالد را لازم میدانست و
قتل او را مصلحت ندید

بعد از آنکه قبایل عرب دوباره باطاعت اسلام درآمدند ابوبکر بخیال افتاد قصدی
را که حضرت در اواخر عمر کرده بود یعنی خارج عربستان جنگ کند و ایشان را باسلام دعوت
دهد لهذا دو دسته قشون بعراق فرستاد یکی بشام قشون عراق بسرداری خالد بن ولید بود
منذر ملقب بمغرور که آنوقت صاحب عراق بود چون کار را منکسر دید از یزدگرد پادشاه ساسانی
استمداد کرد و او رستم حاکم آذربایجان را بکمک منذر فرستاد لیکن مغلوب شدند و خالد **حیره**
وانبار و عین التمر و بعبارت آخری **سواد** را گرفت و پادشاه آخر حیره از همه
ملک حیره محروم شده بدربار ایران رفت و متصرفات عرب از آنسمت به نهر فرات رسید
اما قشون مأمور شام بسرداری **ابو عبیده پسر جراح** بوده و ابتدا با یکی از عمال قیصر روم
جنگ کرده غالب شد بعد از آن باز قشون جدیدی از مسلمین بسرداری عمرو بن عاص هم
بشام فرستادند خالد بن ولید هم که از فتح سواد فراغت حاصل کرده بود بشام رفت و
بسرداری کل مسلمین شام منصوب شد در صدد تسخیر بُصری برآمدند حاکم آنجا که بمسلمین مایل بود بتوطئه
بسهولت بُصری بتصرف مسلمین درآمد بعد از آن بخیال دمشق افتادند هرقل **(هراکلیوس)**

لشکر

لشکر بجلوگیری ایشان فرستاد رومیها مغلوب شدند مجدداً لشکر فرستاد غسانیها هم در
اینموقع همراه بودند این دفعه مسلمین مغلوب شدند ابوبکر چون خبردار شد **معاویه ابن**
ابوسفیان را با دسته جدیدی بکمک فرستاد خالد هم از اطراف قشون جمع کرد
و بعد از زد و خورد بسیار و مقاومت شش ماهه رومیان عاقبت دمشق مسخر شد مقارن
اینحال ابوبکر درگذشت جمادی الثانی سیزده هجری گویند ابوبکر برای مخارج خود از بیت المال فقط
روزی سه درهم برمیداشت و بعد از فوت او مخلفاتش لباس تن او بود با یک
غلام و یک شتر

ابوبکر عمر را بجانشینی خود اختیار کرد و عمر هم رشته همان فتوحات را امتداد داد
ولی خالد بن ولید را از سرداری لشکر شام معزول کرده ابو عبیده را بجای او گذاشت و
خالد زیر دست او شد در عرض یکسال **بعلبک** و **حمص** و **قنسرین** و **لاذقیه**
و جبله و انطرطوس را گرفتند جنگ بزرگیکه این اوقات بین مسلمین و
رومیها اتفاق افتاد واقعه **یرموک** بود که سه روز طول کشید و عاقبت رومیها
شکست خوردند و **هرقل** از محافظت شام مأیوس شده آن مملکت را وداع گفت
و بقسطنطنیه رفت ملک غسانی با قبایل خود اسلام آورد چون کار مسلمین در شام پیشرفت
کرد بمحاصره **بیت المقدس** پرداختند و چهار ماه طول کشید تا قحطی و مرض
مردم آنشهر را از پا درآورد و گفتند خلیفه خود باید بیاید تا شهر را باو تسلیم کنیم
عمر سوار شتری شده با یک کیسه آرد و یک کیسه خرما و یک مشک آب به تو

بیت المقدس آمد با جامه کهنه زرپشم شتر باتفاق چند نفر از بزرگان مسلمین داخل شهر شد و بنیان مسجدی در آنشهر گذاشت و بمدینه مراجعت کرد بعداز آن باز هم مسلمین فتوحات خود را دنبال کردند **حلب** را بعداز چهار ماه محاصره گرفتند و بعداز آن انطاکیه را نیز متصرف شدند یک جنگ معتبر هم در اینموقع بدستیاری قسطنطین پسر هرقل مابین رومیان و مسلمین واقع شد و در این نوبت نیز رومیها شکست فاحش خوردند و از حفظ سوریه بکلی ~~[illegible]~~ مأیوس شدند مختصر مملکت پر نعمت شام در عرض شش سال تماماً مسخر عرب گردید همان اوقات طاعون از آن ناحیه بروز کرده جمع کثیری را تلف نموده از جمله ابوعبید و یزید بن ابی سفیان بودند در این ضمن بلاد بین النهرین یعنی جزیره را هم مسلمین متصرف شدند و بعداز آن نوبت تسخیر مصر رسید و این کار بدست عمرو بن عاص صورت گرفت و بدو سه جنگ انجام یافت شهر مصر را بعداز هفت ماه محاصره و شهر اسکندریه را بعداز چهارده ماه محاصره متصرف شدند سنه ۲۰ هجری بعضی از مورخین نقل کرده اند عمرو عاص کتابخانه معتبری را که در اسکندریه بود بفرمان عمر سوزانید اما اینحرف صحت ندارد و آن کتابخانه قبل از فتح مسلمین آتش گرفته بود وقتیکه فتح مصر انجام یافت فتح ایران هم صورت گرفته بود باینمعنی که عمر در ابتدای خلافت خود سعد بن ابی وقاص را مأمور ایران کرد اول زد و خورد معتبر در قادسیه اتفاق افتاد و آن جنگ بسیار سخت بود و سه روز طول کشید عاقبت چون سردار ایران رستم فرخ زاد بقتل رسید و روز سیم هم بادی بلند شده گرد و غبار بچشم ایرانیان

میزد

میزد ایشان را مانع از کار شد مغلوب شدند و عربها رو بمداین پایتخت ایران کردند یزدگرد از مداین بیرون رفته بسمت شمال متوجه شد عرب با وجود مقاومت ایرانیان هم داخل شهر شده از شکوه و کثرت خزاین و نفایس سلاطین عجم مبهوت شدند و آن ثروتها و نفایس را تصرف کرده میان لشکریان قسمت نمودند مگر اشیاء خیلی نفیس را که بمدینه برای عُمر فرستادند از آنجمله بهارستان کسری بود و آن فرشی بوده با جواهر نقش باغ و گل و بوته روی آن ساخته بودند عمر آن را قطعه قطعه کرده میان مسلمین قسمت نمود و بعداز تصرف مداین مسلمین دنبال یزدگرد کردند او پادشاه ایران که در **حُلوان** بود نزدیک آن محل در نقطه موسوم به **جلولا** باز جنگی مابین ایرانیان و اعراب اتفاق افتاد ایرانیها مغلوب شدند یزدگرد به **ری** رفت و قشون عظیمی دوباره فراهم کرد در نهاوند جنگ سخت دیگری واقع شده کار دولت ایران را اتمام کرد و عرب اینجنگ را فتح الفتوح گویند سنه ۲۱ یزدگرد هم بعداز آن در اطراف مملکت گردش میکرد و از خارج و داخل استمداد مینمود که شاید باز اسبابی فراهم آورده ملک از دست رفته را بجنگ آرد مثمر نشد و بعداز ده سال سرگردانی در مرو بقتل رسید بقول معروف در دست آسیابانی این واقعه اتفاق افتاد و تمام بلاد ایران را عربها بسرعت و سهولت مسخر نمودند چنانکه در آخر خلافت عمر حدود دولت عرب از سمت مشرق تقریباً همان حدود ساسانیان بود از سمت شمال بحر خزر و قفقاز و ارمنستان رسیده بود و از سمت مغرب بصحرای

بصحرای افریقا در سال بیست و سیم هجری شخصی ایرانی ابو لُولُو نام که غلام یکی از سرداران عرب موسوم به **مُغیرة ابن شُعبه** بود از بدرفتاری آقای خود بعُمر شکایت برد چون دادخواهی نکرد کینه در دل گرفت و او را بکشت و جمعی دیگر را نیز مجروح کرد و خود را هم بهلاکت رسانید

عُمر اوّل خلیفه است که امیرالمؤمنین خوانده شد از مآثر او غیر از فتوحات و بنای بصره و کوفه است و وضع تاریخ هجری و ترتیب دیوان و سعی در حفظ شرایع اسلام و سادگی و سختگیری عمر در امور دین معروفست

خلافت عثمان

خلیفهٔ دوّم شش نفر را معین کرده بود که مجلس کرده از میان خودشان یک نفر را بخلافت بردارند علی علیه السلام و عثمان و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عُوف و طلحه و زُبیر و گفته بود اگر تا سه روز یک رای نشدند رای عبدالرحمن را بپذیرند چنین شد و عبدالرحمن عثمان را تعیین کرد محرم سنه ۲۴ و او تقریباً هشتاد سال داشت و مردی ضعیف النفس و دوستدار کسان و رفقای خود بود عمر هم سفارش کرده بود که بعداز من تا یک سال عمال را تغییر و تبدیل ندهند بمحض اینکه اینمدت سر رفت عثمان همه عمّال را معزول کرد و از دوستان و کسان خود بجای ایشان گذاشت مثلاً عمرو عاص را از حکومت مصر معزول کرد و عبدالله بن سعد از رفقای خود را بجای او گذاشت مصریها بکمک رومیها بر مسلمین شوریدند و کار خراب

شد

شد و عثمان مجبور شده عمرو عاص را دوباره بمصر فرستد او رفت و اسکندریه را گرفت و فتنه را خوابانید چون کار درست شد مجدداً عثمان عبدالله بن سعد را مأمور مصر کرد و بمحض اینکه راهیتی بعبدالله بدهد او را مأمور فتح افریقا نمود و در مدینه لشکری فراهم آورده به **مروان ابن حکم** سپرده که آنرا بمصر برد و تسلیم عبدالله بن سعد کند تا او به تسخیر افریقا پردازد چنین کردند و در جنگ بزرگی که ظاهراً مسلمین چهل هزار نفر و رومیها صد و بیست و هزار نفر بودند غلبه با مسلمین شد و بیشتر اسباب این غلبه را عبدالله بن زبیر فراهم کرد و بعداز آن در نقاط مختلفه دیگر مسلمین غلبه کردند و عاقبت رومیها راضی شدند که پنج کرور دینار تسلیم مسلمین کنند و آسوده شوند در هر صورت ابتدای تسخیر افریقا از زمان عثمان بود در این ضمن فتح ایران را هم تکمیل کردند و بارمنستان رفته آن ناحیه و قفقاز را مسخر نمودند ولی در نواحی **دَرْبند** شکست خوردند و کارشان در آن حدود دُشست شد تا مجدداً قشون رفت و مردم آن نواحی قبول خراج کردند جزیره **قبرس** نیز در زمان عثمان مسخر شد امّا عثمان بنا بر همان طرفداری که بالنسبه بخویشان و دوستان خود داشت مشاغل و مناصب و غنایم و اموال را بیشتر نصیب ایشان میکرد تمام مردم را از خود رنجانید مردم کوفه بر عامل خلیفه شوریدند چنانکه مجبور شد از آنجا بیرون رود و دیگری از صحابه که ابوموسی اَشعری باشد مأمور کوفه شد و دیگر از چیزهائی که عثمان را در انظار بیشتر خفیف کرد این بود که خاتم حضرت را در چاه انداخت دیگر اینکه مَروان بن حکم را منشی خاص خود کرده بود و برای او عمل میکرد



در صورتیکه حکم مردود حضرت بود و از کارهای عثمان این بوده چون آیات
قرآن را بروایات مختلفه میخواندند او نسخهٔ را که ابوبکر جمع کرده بود در نزد
حفصه امانت گذاشته بود نسخ متعدده کرد و آنچه با این نسخه اختلاف داشت
بسوزانید و شاید همین نیز اسباب رنجش بعضی از اصحاب شده باشد بهرحال
از مصر و کوفه و بصره جماعت بمدینه آمدند که اسباب عزل عثمان را فراهم
کنند هرچه عثمان در مسجد مردم را نصیحت کرد و ملامت نمود فایدهٔ نبخشید همه
کردند و بر سر عثمان ریختند و نزدیک بود او را بکشند جماعتی او را در بردند و
دیگهند شهر مغشوش بود عاقبت علی علیه السلام میانجی شد و مردم را نصیحت
کرد و عثمان را هم وادار نمود که مروان را از خود دور کند و ابوبکر را بجای محمد ابن
سعد بمصر فرستد مصریها راضی شده و بنای مراجعت گذاشتند عثمان باز چون آسوده
شد بحال اول رجوع کرد مروان را دوباره آورد و کاغذی بعبدالله ابن سعد نوشت و
که پسر ابوبکر را بحکومت فرستاده ام اما تو تمکین مکن این کاغذ بدست مصریها افتاد
برگشتند و تزویر عثمان را معلوم کردند عثمان اقرار بمهر و خط منشی خود کرد اما
اظهار بیخبری نمود مردم سر مروان را از او خواستند ابا کرد و دو خانه اش را
گرفتند و محاصره کردند امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر اولاد خود را بمحافظت عثمان
فرستادند ثمر نکرد و عاقبت شورشیان داخل خانه عثمان شدند و او را کشتند سنهٔ سی و پنج
بعد از کشته شدن عثمان مسلمین باتفاق با امیرالمؤمنین ع بیعت کردند

اما



اما طلحه و زبیر نیز باطناً هر دو مایل بخلافت بودند عایشه هم که از قدیم از امیرالمؤمنین
کینه در دل داشت لهذا با ایشان متفق شد و امیرالمؤمنین را متهم بقتل
عثمان کردند و بعنوان خونخواهی او عازم بصره شدند و مردم این شهر با ایشان همراهی
همراهی کردند حضرت بقصد دفع غائله بجانب ایشان رفت و در اینموقع اهل
کوفه با امیرالمؤمنین وفاداری کردند ابتدا حضرت خواست بملامت و نصیحت
ایشانرا از قصد بد خودشان منصرف کند فایده نبخشید در نزدیکی بصره جنگ درگرفت
و در این جنگ عایشه سوار شتری سبک سیری بود در میان لشکر گردش کرده و
اتباع خود را بمحاربه با طرفداران امیرالمؤمنین تحریص و ترغیب میکرد بانجهة این
جنگ را وقعهٔ جمل میگویند طلحه و زبیر در این جنگ کشته شدند در صورتیکه از
حرکت خود پشیمان بودند اما عایشه نیز بعد از زحمت زیاد گرفتار شد باینطریق که شتر
او را پی بریدند و محمد بن ابی بکر که برادر او بود او را گرفته به بصره برد چون امیرالمؤمنین
بر مدعیان غلبه کرد اهل بصره هم تسلیم شدند و این فتنه خوابید اما فتنه بزرگتری
در پیش بود و آن این بود که امیرالمؤمنین چون بخلافت رسید تمام عمالیرا که
شایسته نمیدانست معزول کرد از جمله معاویة ابن ابی سفیان بود که حکومت
شام داشت معاویه مردی بود مدبر و مزور و از دیرگاهی طمع ریاست داشت
و اعتنائی بحکم حضرت امیر نکرد و در شام برای خود دوستان و هواخواهان
زیاد درست کرده بود و پیراهن خون آلود عثمان را در مسجد دمشق آویخته هر روز بعد از

نماز از خداوند درخواست میکرد که خونخواهی عثمانرا از قاتلین او بنماید و چنین
بخرج میداد که باعث قتل عثمان حضرت شده مردم را بجنگ با حضرت برانگیخت
تا شصت هزار نفر جمع شدند و عمرو عاص که حاکم فلسطین بود در باطن این
فتون را اختیار کرده حرکت کردند حضرت هم که از جنگ جمل فارغ شده بود
لشکر فراوانی فراهم کرده بمقابلی ایشان رفت در صفین که در ساحل یمین
فرات واقع است باهم مقابل شدند و قریب سه ماه کشمکش درکار بود ابتدا هو
خواستند امر بمصالحه بگذرد ممکن نشد و در اینمورد عمار بن یاسر از اصحاب محترم
حضرت که بسیار معمر بود کشته شد و حضرت رسول فرموده بود که حق با طرفی است
که عمار با آنطرف باشد اصحاب معاویه از اینواقعه متزلزل شدند و دانستند که
بحق نمیباشد عاقبت جنگ سختی درگرفت که رسیدن شب هم آنرا منتهی ننمود
و آنشب معروف به لیلة الهریر است و جماعت کثیری بقتل رسیدند عاقبت
لشکر معاویه را ضعف حاصل شد و دید عنقریب کارش خراب میشود با عمرو
عاص مشورت کرد عمرو باو یاد داد که وادار د لشکریانش قرآن بر سر
نیزه کنند و آنرا حکم قرار دهند چنین کردند و اتباع حضرت دست از جنگ
برداشتند هرچه حضرت اصرار کرد که کار را تمام کنید و باین تزویر اعتنا ننمائید
قبول نکردند و حضرت را مجبور نمودند که امر ما بین خود و معاویه بمحاکمه گذارند بعد از
آن در انتخاب حکم نیز حضرت را مختار نکردند و وادار نمودند که ابوموسی اشعری

را از

را از جانب خود حکم کند معاویه هم عمرو عاص را حکم قرار داد بعد از آن
حضرت بکوفه و معاویه بدمشق رفت و حکمین هر کدام با چهار صد نفر در محلی موسوم
به دومة الجندل جمع شدند عمرو عاص ابوموسی را فریب داده که علی و
معاویه که باعث فتنه در اسلام شده اند هر دو را معزول میکنیم و ثالثی بجای
ایشان قرار میدهیم ابوموسی قبول کرد و در حضور جمع گفت من علی و معاویه هر دو
را معزول کردم چنانکه این انگشتر را از دست در آوردم پس از آن عمرو
انگشتر را برداشته گفت من معاویه را نصب نمودم چنانکه این انگشتر را بانگشت
کردم همهمه بلند شد اتباع حضرت امیر بنای داد و فریاد و بدگوئی با بوموسی گذاشتند
و عجب آنکه همانکسانیکه حضرت را مجبور بمحاکمه نموده بودند حالا در اینباب با او ایراد
میکردند و این اشخاص قریب چهار هزار نفر بودند و معروف بخوارج میباشند
و از کوفه بیرون آمده سر از اطاعت پیچیدند و چون اظهار مصالحهٔ حضرت را نپذیرفتند
و قبول اطاعت نکردند حضرت بمقابله ایشان پرداخت و در نهروان همه
ایشان بقتل رسیدند و معدودی جان بدر بردند
معاویه عمرو عاص را بمصر فرستاد محمد بن ابی بکر که در مصر بود از حضرت
کمک خواست حضرت مالک اشتر را که از اصحاب شجاع با وفا بود مأمور
مصر کرد در بین راه معاویه اسباب فراهم آورد تا او را مسموم کردند و
محمد بن ابی بکر مغلوب و گرفتار گردید و بقتل رسید بدنش را در پوست الاغی

کرده بسوزانیدند و معاویه در مصر و شام مسلط شد و بنای تعرض بسایر ولایات را گذاشت و طرفداران حضرت را بسیار اذیت میکرد در این ضمن سه نفر از خوارج یکی عبد الرحمن بن ملجم مرادی دیگری برک بن عبدالله تمیمی و سیمی عمرو بن بکر سعدی مصمم شدند که حضرت و معاویه و عمروعاص را که باعتقاد ایشان اسباب زحمت بودند معین شدند در یک روز بقتل رسانند از آنجمله ابن ملجم بمقصود رسید و حضرت را در ماه رمضان سال چهلم هجری شهید کرد برک ابن عبدالله هم ضربتی بکمر معاویه زد اما هلاک نشد عمروعاص برحسب اتفاق در آنروز معین مریض شد بیرون نیامد و دیگری را بجای خود برای نماز فرستاد و او مقتول شد

بعد از شهادت حضرت مسلمین بخصوص اهل عراق با امام حسن علیه السلام بیعت کردند ولی چون معاویه مدعی بود حضرت امام حسن هم بواسطه زهد و عبادت از امور دنیا منصرف و از جنگ و خونریزی گریزان بود لهذا با معاویه صلح کرده خلافت را باو واگذار کرد باین شروط که سب علیؑ را موقوف کند و مال و خزانه کوفه را باو تسلیم کند و خراج **داراب جرد** را هر سال بحضرت بدهد معاویه این شروط را پذیرفت غیر از اولی را فقط عهد کرد در حضور امام حسن حضرت امیرالمؤمنین را سب نکند گویند این عهد را هم وفا نکرد پس از آن امام حسن بمدینه رفته در آنجا بود سنه چهل و نه به بدبختیاری زوجه خود مسموم شد و احتمال میدهند ابتحریک معاویه بوده است بهرحال معاویه باسم و رسم بخلافت رسید در چهل و یک این سنه را باید ابتدای

خلافت

خلافت بنی امیه دانست قبل از رسیدن بخلافت معاویه بعضی از جزایر **مدیترانه** را مسخر کرده بود از جمله جزیره **قبرس** و جزیره **رُدُس** و مجسمه ردس را که بواسطه زلزله سرنگون شده بود وا داشت قطعه قطعه کرده برنج آنرا به یهودی فروختند گویند فلز آنرا بار نهصد و نود شتر کردند معاویه بعد از رسیدن بخلافت **زیاد ابن ابیه** را به برادری خود قبول نمود بنابرآنکه مردی فصیح و بلیغ و باکفایت و کاردان بود این مسئله بعنوان استلحاق زیاد معروفست پس از آن معاویه زیاد را حاکم بصره و کوفه و فارس و خراسان و سیستان و بحرین و عمان نمود و او این ممالک را بخوبی اداره کرد

معاویه شخصی موسوم به **عقبه ابن نافع** را مأموریت و حکومت **افریقیه** داد و او **قیروان** را بنا نمود در زمان معاویه مسلمین از جیحون تجاوز کرده تا سمرقند رفتند دیگر از وقایع خلافت معاویه محاصره قسطنطنیه است هفت سال در تسخیر آن کوشیدند و موفق نشده مراجعت کردند معروفست در این جنگ رومیها ماده موسوم به **فوگرِگرُو** (Feu grégeois) (آتش یونانی) میتوان گفت چیزی شبیه باروت بوده) استعمال میکردند و این یکی از اسباب غلبه ایشان گردید

معاویه خلافت را موروثی کرد باینکه یزید را ولیعهد نمود و در حیات خود برای او بیعت گرفت در سنه ۵۶ و در انجام این کار مساعی زیاد بکار برد ولی از برای او اهل شام و عراق بسهولت بیعت کردند اما **حجاز** اشکال نمودند بواسطه امتناع

عبد الرحمن ابی بکر و عبدالله ابن زبیر و عبدالله ابن عمر و حسین بن علیؑ معاویه که مردی بود بسیار مدبر و مزور و حلیم و باهوش و عالم بسیاست در سنه شصت درگذشت مردم کوفه بامام حسین علیه السلام نوشتند اگر بکوفه بیائی با تو بیعت میکنیم و ترا خلیفه میدانیم آن حضرت باین خیال با اهل و بیت خود حرکت کرد و **مسلم بن عقیل** را از پیش فرستاده اهل عراق را مستعد پذیرائی و محافظت حضرت نماید یزید **عبدالله بن زیاد** را مأمور کرد تا فتنه را بخواباند و او بتدبیر مردم کوفه را ساکت نمود و مسلم را گرفته بقتل رساند در این ضمن حضرت بکنار فرات رسید و واقعه کربلا چنانچه میدانیم واقع شد در سنه شصت و یک یزید عقبه ابن نافع را به تسخیر ما بقی افریقیه فرستاد و او تمام افریقیه را طی نمود و در این ضمن زد و خوردها کرد و همه جا غالب بود تا بکنار دریای محیط (Atlantique) رسید و اسب خود را داخل آب کرد و گفت خدایا بجائی رسیدم که آب مانع از پیشرفت مسلمین است ولیکن در مراجعت از این سفر عقبه با جماعتی در کمین گاهی گرفتار شده بهلاکت رسید و فتوحات بی حاصل شد

اما عبدالله ابن زبیر در مکه مدعی یزید بود بخصوص بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ابتدا یزید آدم فرستاده از او بیعت خواست اعتنا نکرد لهذا دو هزار نفر فرستاد او را در تحت اطاعت آورد مغلوب شدند بانواسطه اهل مدینه هم اتباع بنی امیه را بیرون کردند و تابع عبدالله ابن زبیر شدند یزید لشکر فرستاده مدینه را محاصره

کرد

کرد بعد از زد و خورد سخت آن شهر را گرفتند و چهار هزار نفر از اهالی را کشتند بعد از آن بمحاصره مکه رفتند و به آلات و ادوات تخریبی حصار مکان شریف پرداختند و سنگ و مواد مشتعله بداخل مکه و خانه کعبه انداختند بطوریکه خانه کعبه سوخت و خراب شد و نزدیک بود کار عبدالله بن زبیر تمام شود خبر مرگ یزید رسید و او سه سال بیشتر خلافت نکرد

در دمشق پسرش معاویه را بخلافت برداشتند ولی او مرد آرام گوشه گیری بود بعد از سه ماه استعفا داد لهذا در حجاز بلکه تمام عربستان عبدالله زبیر مسلط شد و اکثر مسلمین با او بیعت کردند از شام جماعتی مروان ابن حکم را از بنی امیه بود خلیفه نمودند و او با عبدالله جنگی کرده و بحیله بر او غلبه کرد بر شام و مصر مسلط شد اما بزودی درگذشت و پسرش عبدالملک جانشین او شد و در اینوقت مختار در عراق باسم محمد بن حنفیه بنحو خواهی آل علی علیه السلام برخاست عبدالملک اول لشکری بدفع مختار فرستاد ولی مغلوب شدند دوباره لشکری بسرداری ابن زیاد فرستاد و مختار ابراهیم ابن مالک اشتر را مأمور کرد تا ابن زیاد را مغلوب و مقتول نمود اما مختار جمع کثیری را بعنوان شرکت در خون حضرت سید الشهداء بقتل رسانید و در این امر اینقدر مبالغه کرد مردم کوفه از او بری شدند لهذا چون مصعب برادر عبدالله ابن زبیر برای تصرف عراق بدفع مختار برخاست اهل کوفه از او نگاهداری نکردند و گرفتار شده بقتل رسید اما عبدالملک در صدد دفع عبدالله زبیر در آمد ابتدا لشکری فرستاد تا عراق

را از برادر عبدالله بگیرند این کار صورت گرفت و مصعب کشته شد بعد از آن
عبدالملک حجاج ابن یوسف را به حجاز فرستاد و او مکه را محاصره نمود و زد و خوردها
کردند و در این محاصره نیز مکه و خانه کعبه خرابی زیاد وارد آمد جمعی از اتباع عبدالله
ابن زبیر کشته شدند و بعضی فرار کردند و جماعتی او را رها کرده بحجاج پیوستند و بطرف
حجاج رفتند بعد از شش ماه کار آذوقه بر مردم مکه سخت گشته و امکان مقاومت
نماند لشکر حجاج داخل شهر شدند و عبدالله ابن زبیر در مسجد الحرام با عده قلیلی که با او مانده
بودند محاربه شدیدی کرد تا بقتل رسید سنه ۷۳ عبدالله شجاع و متقی بود اما در کار خود بعضی خبطها
کرد و مخصوصاً خست او کار او را خراب کرد بعد از اتمام کار عبدالله ابن زبیر از صحابه
پیغمبر دیگر چندان کسی باقی نمانده بود و از آن به بعد عربستان و حجاز از اهمیت
دولتی افتاد و دمشق و شام و بعدها بغداد و عراق طرف توجه مردم گردید حجاج
بنای کعبه را که خراب شده بود تجدید کرد بعد از آن از جانب عبدالملک مأمور حکومت
عراق و خراسان و سیستان شد و فتنه‌هائیکه در آنجا برپا شده بود بواسطه کفایت
و مخصوصاً خونریزی خوابانید عبدالملک حسن ابن نعمان غسانی را هم مأمور افریقا کرد
که آن ناحیه را درست مسخر کند کارتاژ را گرفته خراب نمود و رومیها فراری شدند
بعد از آن جنگ سختی با ملکه بربرها که اسم او کاهنه بود کرد مغلوب شده به برقه آمد
بعد از چندی عبدالملک مدد برای او فرستاد بربرها برای اینکه کار را بر مسلمین سخت کنند
تمام آبادیهای خودشان را خراب کردند لیکن اینمرتبه در جنگ مسلمین غالب شدند و کاهنه

بقتل

بقتل رسید و افریقا در دست تصرف مسلمین در آمد
عبدالملک اول کسی است که در اسلام پول طلا و نقره سکه زده است گویند علت
آن مناقشه بوده که با امپراطور روم پیدا کردند و امپراطور تهدید کرده که روی سکه خود نام
پیغمبر شما را تخفیف می‌کنیم عبدالملک در عوض مصمم شد پول سکه زند گویند رومیها
سکه مسلمین را قبول نکردند و این اسباب جنگ شد و رومیها شکست خوردند عبدالملک
در ۸۶ سنه درگذشت و پسرش ولید خلیفه شد و او موسی بن نصیر را حاکم افریقا کرد
در اینوقت در اسپانیا بزرگان قبایل ویزیگت باهم نفاق داشتند و دولت
ایشان ضعیف شده بود علی رغم یکدیگر مسلمین را دعوت باسپانیا کردند موسی بن
نصیر موقع را غنیمت شمرده بعد از تحصیل اجازه از خلیفه ابتدا محض امتحان یکی از
اتباع موسوم به طارق را با قشون قلیلی باسپانیا فرستاد در الجزیره پیاده شدند و
مقاومتی ندیدند دوازده هزار نفر قشون پشت سر آنها رفتند و در پای کوهی اردو
زدند که موسوم بجبل طارق شد پادشاه اسپانیا رودریگ Rodrigue که نامداشت
بجلوگیری آمد در شریش محاربه سختی واقع شد مسلمین غلبه کردند و رودریگ
بقتل رسید بعد از آنکه طارق مالاگا و کردو و طلیطله پایتخت ویزیگتها را هم
گرفت از آنطرف خود موسی ابن نصیر هم داخل اسپانیا شده سویل و مریدا
را گرفته در طلیطله ملحق بطارق شد و چون بفتوحات او حسد برده بود باو ایرادها گرفته
محبوس کرد اما ولید چون خبر شد حکم بآزادی او داد بعد از آن طارق و موسی بطرف

شمال رفتند آستراگا Astraga و ساراگُس را هم گرفتند
و تقریباً تمام اسپانیا مسخر شده بود اما بنابانیکه نفاق بین این دو سردار بود ولید ترسید
که نتیجه بدی حاصل شود هر دو را احضار کرد
در مشرق بمساعی حجاج متصرفات مسلمین به پنجاب و کاشغر رسید و در آسیای صغیر هم
دست اندازیها کردند پس در عهد ولید از همه طرف دولت اسلام بسط
یافت حجاج و ولید بفاصله کمی از یکدیگر درگذشتند سنه ۹۶ و سلیمان ابن عبدالملک
خلیفه شد از او بعضی صفات خوب نقل میکنند ولی کاریکه قابل ذکر است
و اسباب ننگ او است اینست که عبدالعزیز پسر موسی بن نصیر را بقتل رسانید و
و خود موسی را هم تخفیف و توهین زیاد کرد علاوه بر این معروف بکثرت اکل
میباشد در زمان او باز مسلمین قسطنطنیه را محاصره کردند این دفعه هم کاری از پیش نبردند
خلافت سلیمان دو سال بیشتر نبوده است این خلیفه پسر عم خود عمر بن عبد
العزیز را خلیفه کرد و او بسیار زهد و ورع داشت و بر خانواده علی اخلاص
می ورزید و لعن آن خانواده را موقوف کرد و مثل خلفای راشدین میخواست
رفتار کند در زمان او مسلمین از محاصره قسطنطنیه دست برداشتند عمر بعد از
سه سال خلافت مسموم شد و یزید بن عبدالملک بجای او خلیفه شد و در زمان او
اعراب داخل فرانسه شدند ولی کاری از پیش نبردند و یزید بعد از چهار سال خلافت
درگذشت جانشین او هشام بن عبدالملک بود و در زمان او زید بن علی ابن

الحسین

الحسین در کوفه بخلافت برخاست ولی اهل کوفه همان رفتاریرا که با اجداد او نمودند
با او کردند یعنی درباره او پایداری ننمودند لهذا مغلوب بنی امیه شدند و بقتل رسید
در زمان هشام در اسپانیا و افریقا کار اسلام سست شد و شورشهای متعدد واقع
شد و بی کفایتی و ظلم و طمع عمال مردم را بری کرد اما این فتنه‌ها را خوابانید
در فرانسه هم پیشرفتی برای مسلمین حاصل شد و نصف جنوبی آن مملکت را هم
متصرف شدند اما در پواتیه مغلوب شارل مارتل شدند و مجبور بمراجعت گردیدند
انبساط دولت اسلام در سنه ۱۱۴ توقف کرد سردار مسلمین در اینوقت عبدالرحمن نامداشت
و در این جنگ کشته شد (۱۱۴) در زمان هشام مسلمین با رومیها زد و خورد کردند ولی
مهمتر از این منازعه با قبایل خزر بود که قفقاز و ارمنستان را فراگرفته بودند
و در زد و خورد با مسلمین از خاقان ترک هم استمداد نموده بودند و بعد از محاربات
زیاد مسلمین غلبه کردند و آن نواحی را دوباره متصرف شدند مختصر در زمان هشام
بن عبدالملک دولت اسلام بسط نیافت بلکه دوره توقف شروع شد و طایفه
بنی امیه چون از دولت فتح و ظفر محروم شدند نوبت ضعف ایشان رسید
انقراض دولت بنی امیه بطور اجمال باین شکل شد که محمد بن علی ابن عبدالله بن عباس
بن عبدالمطلب اظهار کرد که آل علی حق خود را در خلافت بمن واگذار کردند و دعاة
بولایات مخصوصاً بخراسان فرستاده مردم را در خفیه دعوت کردند باینکه طرفدار
او و سلسله او شوند بنابر اینکه از خانواده پیغمبر هستند بنی هاشم نیز ابتدا بخیال اینکه

این امر حرفه ایشان است با این خیال همراهی کردند
هشام ملتفت مطلب شده محمد بن علی را حبس کرده و صد هزار درهم از او ادعا نمود شخصی موسوم به ابوموسی که از هوا خواهان محمد بن علی بود این مبلغ را فراهم آورد و در این مورد ابومسلم نوکر ابوموسی نیز واسطه بود و خدمات زیاد کرد باینطریق محمد بن علی را از حبس خلاص کردند و باز دوستان و هوا خواهان مشغول اجرای قصد خود بودند در این ضمن هشام مرد ولید بن یزید بن عبدالملک خلیفه شد اما او فاسق و عیاش بود یکی از اعمامش که یزید نام داشت او را بقتل رسانید و جای او را گرفت و در این وقت در اکثر ممالک اسلام فتنه و آشوب بود از جمله مروان بن محمد بن مروان در صدد برآمد که خلافت را ضبط کند در این ضمن یزید مرد و برادرش ابراهیم خلیفه شد مروان با لشکر زیاد نزدیک دمشق رفت و ابراهیم سلیمان ابن هشام را مأمور کرد برای جلوگیری او و این هر دو سرداران قابل بودند مروان پیش برد و داخل دمشق شده خلافت را ضبط کرد و چندین شورش و عصیان بزرگ و کوچک را که در ابتدای امر او واقع شده بود دفع کرد و مدعیان خود را مغلوب نمود اما خواهان بنی عباس بخصوص ابومسلم در خراسان کار را پیش برده بودند طرفداران بسیار برای بنی عباس فراهم کردند عاقبت ابومسلم در نزدیکی مرو طغیان را ظاهر کرد در اینوقت محمد بن علی وفات کرده ابومسلم برای پسر او ابراهیم کار میکرد و مرو را متصرف شد و نصر بن سیار را که از جانب بنی امیه در مرو

حکومت

حکومت داشت بیرون کرد و لشکر بجانب عراق فرستاد مروان ابراهیم را بقتل رسانید برادرش ابوالعباس قائم مقام او شد و بخراسان رفت در ۱۳۲ اظهار خلافت نمود و شعار بنی عباس را که پارچه سیاه بود برپا کرد در این ضمن لشکر بنی عباس نزدیک فرات رسید و در جنگی بر لشکر بنی امیه غلبه کردند مروان برای دفع فتنه رو بخراسان نمود در حدود این مملکت با عمال بنی عباس جنگ کرد ولی با وجود کفایت و شجاعت مغلوب شد و فرار کرد تا عاقبت در حدود مصر بقتل رسید و دولت بنی امیه منقرض گردید بعد از آنکه نود سال خلافت کردند بنابراین اول خلیفه بنی عباس ابوالعباس است که ملقب به سفاح میباشد و مروان که آخرین خلفای بنی امیه است ملقب بحمار میباشد

خلفای عباسی

سفاح و بنی عباس چون تسلط یافتند بنای کشتن بنی امیه را گذاشتند و در این امر مبالغه و قساوت و بیرحمی را بخرج دادند خلاصه اینکه تمام بنی امیه را بقتل رسانیدند و فقط معدودی باقی ماندند و از آنجمله یک نفر موسوم بعبدالرحمن بافریقا فرار کرد و بعدها خود را باسپانیا رسانید و در آنجا سلطنت جداگانه ترتیب داد باری علاوه بر قتل عام بنی امیه عباسیان مقابر خلفای اموی را هم نبش کرده استخوانهای آنها را سوزانیدند و خاک آنرا بباد دادند فقط عمر بن عبدالعزیز را در این کار مستثنی نمودند

بعضی شورشها و عصیانها در زمان خلافت سفاح واقع شد بنی عباس آنها را رفع نمودند و در اینمورد نیز بیرحمیهای زیاد کردند پس از آن ابوالعباس ممالک خود را میان خویشان و نزدیکان خود تقسیم کرد و حکومت آن ممالک را بایشان سپرد از جمله خراسان و جبل (ولایت مدی را عربها جبل میگفتند) را بابومسلم داد سفاح بعد از چهار سال خلافت در انبار که محلی بود در کنار فرات درگذشت

برادر سفاح ابوجعفر ملقب بمنصور بجای او خلیفه شد عم او عبدالله مدعی خلافت گردید منصور ابومسلم را مأمور دفع او کرد جنگی سخت واقع شد و ابومسلم غلبه کرد و منصور از این بابت آسوده شد اما از خود ابومسلم خائف بود مخصوصاً که او را حاکم شام کرد و او نرفت و حکومت خراسان را ترجیح داد و این نافرمانی بیشتر منصور را رنجانید ابومسلم را طلبیده و از راه تزویر او را بقتل رسانید

در زمان منصور فتنه های متعدد در آسیا و افریقا ظاهر شد و منصور آنها را رفع کرد واقعه مهم سلطنت او بنای شهر بغداد بود که آنرا دارالخلافه قرار داد دیگر اینکه در زمان او اسپانیا از دست بنی عباس بیرون رفت یعنی عبدالرحمن اموی که در افریقا متواری بود بزرگان اسپانیا چون با یکدیگر نفاق پیدا کرده بودند او را طلبیده بر خود سلطان کردند و او شهر قرطبه را پایتخت قرار داد در ۱۴۰

منصور مرد شجاع و کافی بود اما بسیار خسیس چنانکه معروف به دوانیقی (دانکی) میباشد پسر منصور مهدی بعد از او خلیفه شد و او برعکس پدر رئوف و کریم بود

حجی

حجی که کرده بود بواسطه حشمت و جلال و احسان و انعام وافری که در آن سفر کرد معروف است در همین مسافرت چون دید راه مکه دور و دراز و طی آن برای حاج صعب میباشد سر راه کاروانسراها ساخت و چاهها کند واقعه **مقنع** در زمان او بود و او مدعی بود که خداوند در او حلول کرده چنانکه در آدم و نوح و ابومسلم حلول نموده جمعی دور او را گرفتند و در خراسان بنای تاخت و تاز و غارتگری گذاشتند خلیفه لشکر بدفع او فرستاد زد و خوردها شد و مقنع در قلعه محصور گردید چون دید گرفتار خواهد شد کسان خود را مسموم کرد و قلعه را آتش زد در زمان مهدی فرقهای متعدد بروز کرده است مهدی چند مرتبه با دولت روم جنگ کرد و غلبه نمود مخصوصاً در وقعه که لشکر او تا نزدیک قسطنطنیه رفتند و ایرن ملکه روم مجبور شد هفتاد هزار دینار خراج سالیانه بدهد و تعهدات دیگر نیز نمود بعد از مهدی پسر بزرگش هادی خلیفه شد ولی بزودی درگذشت و در علت مرگ او اختلاف کرده اند بعضی میگویند مادرش خیزران او را کشت بهرحال بعد از او برادرش هارون الرشید خلیفه شد و او چون بخلافت رسید یحیی بن خالد بن برمک را بوزارت برداشت برمک ایرانی بود و در زمان بنی امیه بدمشق رفته مسلمان شده بود و اولاد او کفایت بخرج داده طرف توجه شده بودند چنانکه پسرش خالد وزیر سفاح شده و در نزد منصور هم اعتبار داشت و مهدی تربیت پسر خود هرون را

به یحیی بن خالد واگذار کرده بود و در جنگ هائی که هرون در زمان پدرش با دولت روم کرده و پیشرفتهائی حاصل نموده یحیی با او همراه بود و باو معاونت میکرد تا اینکه هرون خلیفه شد و او را وزیر خود قرار داده او و دو پسر خود محمد جعفر را هم بر سر کار آورد و هر سه با کمال کفایت و درایت امور مملکت را اداره نمودند چنانکه کاردانی و مخصوصاً بزرگواری و جود و سخای ایشان ضرب المثل است

۱ فضل
۲ جعفر

از وقایع زمان هرون الرشید این بوده که یحیی ابن عبدالله از اولاد حضرت امام حسن ع در دیلم ادعای خلافت کرد هارون قشونی بسرداری فضل مأمور دفع او نمود فضل بحسن کفایت خود بدون محاربه یحیی را از جانب خلیفه مطمئن نموده راضی کرد به بغداد آورد ولی بعدها باز یحیی را متهم نمودند و هارون حکم قتل او را داد
دیگر از قبایح اعمال هارون الرشید این بوده که در حق حضرت امام موسی کاظم ع سوء ظن پیدا کرد و آنحضرت را از مدینه به بغداد آورد و مسموم نمود از این اعمال گذشته زمان هارون الرشید بهترین اوقات خلافت بنی عباس است
این خلیفه مکرر با روم زد و خورد نمود در آسیای صغیر تاخت و تازها نمودند تا نزدیک قسطنطنیه رفتند و جنگهای هارون الرشید ابتدا با ملکه ایرن بود بعد با پسر او نیسفور Nissefor که عربها آنرا نقفور گویند و همواره بر ایشان غلبه کرد و ایشانرا مجبور بدادن خراج نمود در زمان هارون قبیله خزر بارمنستان حمله کردند هارون ایشانرا اخراج کرد نیز در زمان او یکی از علویین موسوم به ادریس
که

که بمغرب رفته بود نزد مردم آنولایت اعتبار یافته در آنجا تسلط پیدا کرده بود و هارون او را بتدبیر هلاک نمود اما مردم مغرب پسر ادریس را با امامت و سلطنت برداشتند و ادریسی مملکت مغرب را از بنی عباس منتزع نمودند مملکت افریقا هم در زمان هارون حکومت علیحده پیدا کرد اما در آن زمان از تحت حمایت هارون خارج شد باینمعنی که در افریقا فتنه هائی بروز کرده بود و خلفای بنی عباس آن فتنه را خوابانیدند یکی از اشخاص که در اینمورد به بنی عباس خدمت کرده بود الاغلب نام داشت هارون او را حاکم افریقا نمود و بعد از او هم حکومت آنولایت را به پسرش واگذار کرد و حکومت افریقا در خانواده بنی اغلب موروثی شد و این امر باعث ترقی و آبادی و آسودگی مردم آن ناحیه گردید
هارون الرشید فضل و کمال و ادب را بسیار دوست داشت و اهل فضل و کمال را اعزاز و احترام و احسان و اکرام میکرد و این خلیفه بزرگ با شارلمانی پادشاه بزرگ فرانک معاصر بود و آن پادشاه نزد این خلیفه سفیر فرستاده باو اظهار محبت نمود و خواهش کرد زوار مسیحی را که به بیت المقدس میروند حمایت کند هارون سفیر شارلمان و خواهش او را پذیرفت و برای او هدایا فرستاده که از جمله یک زنجیر فیل و یک خیمه ابریشمی و بعضی عطریات و یک ساعت آبی بود

از اعمال عجیب هارون الرشید این بوده که آل برمک را بعد از آنکه هفده سال باو خدمت کردند و ممالک او را نگاهداری و اداره نموده و در نزد او منتها درجه قدرت و اعتبار و عزت رسیده بودند یکمرتبه مغضوب نمود بعضی را بقتل رسانید و مابقی را بزندان انداخت وجهه اینحرکت بدرستی معلوم نیست مورخین چیزهای مختلف گفته و رأی بعضی آنکه اقتدار و اعتبار و شهرت ایشان اسباب خیال و رشک هارون شده ولی از این بزرگتر باعثی باید داشته باشد
چون خراسان بعضی انقلابات پیدا کرده بود هارون بجهت امنیت و انتظام آن ولایت عازم خراسان شد در این سفر در شهر طوس وفات کرد در اواخر مائه دویم هجری
هارون چندین پسر داشت پسر که از زبیده زن اصلی او بود محمد ملقب به امین بود جانشین او شد بموجب وصیت هارون پسر دیگرش مأمون میبایست حاکم خراسان و ولیعهد امین باشد اما بعد از چندی امین به تحریک وزیر خود فضل بن ربیعه مأمون را از ولیعهدی خلع نموده و پسر پنج ساله خود موسی را که ناطق بالحق لقب داده بود ولیعهد قرار داد اما امین بی کفایت و عیاش بود و برعکس مأمون کافی و دانا و محبوب رعایا و چون از خود اطمینان داشت مدعی خلافت شد دو برادر تهیه حرب دیدند لشکریان ایشان در ری جنگ کردند سردار مأمون که طاهر نام داشت غلبه کرد و او ملقب به ذوالیمینین
میباشد

میباشد بعد از آن اتباع مأمون همواره پیشرفت کردند ولی امین بعیاشی و سرگرمی خود باقی بود و سرداران و اتباع او هم با یکدیگر نفاق داشتند و مخالفت میکردند تا اینکه تمام بلاد تمکین مأمون نمودند و طاهر بغداد را محاصره کرد و متصرف شد و چون امین میخواست تسلیم سردار دیگری از سرداران مأمون شود طاهر او را دستگیر نموده بقتل رسانید و سرش را برای مأمون بخراسان فرستاد امین قریب پنجسال خلافتی بدون شرافت نموده بود مأمون بعد از آنکه بخلافت رسید باز در خراسان ماند و فضل بن سهل را که اصلاً ایرانی بود وزیر خود قرار داد و او مردی کافی و بزرگ بوده برادر او حسن بن سهل هم نیز در خدمت مأمون اعتبار یافته حاکم عراق و بسیاری از ولایات شد
در اول خلافت مأمون علویین باز بحرکت افتادند و غوغا برپا کردند مأمون برای اینکه ایشان را آرام کند حضرت امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد بعضی را عقیده اینست که اینکار فقط از روی مصلحت بوده نه از روی حقیقت بعضی گمان میکنند مأمون حقیقتاً حضرت را مستحق خلافت میدانست و میخواست احقاق کند و در اینکه مأمون بعلی و اولاد او اخلاص داشت حرفی نیست بهر حال فضل بن سهل نیز در اینکار دخالت تامه داشته چنانکه بعضی اینکار را فقط نتیجه رای فضل میدانند در هر صورت بنی عباس از این امر رنجیدند و بر او شوریدند و ابراهیم بن مهدی را در بغداد خلیفه کردند مأمون چون این بشنید

از **مرو** عازم بغداد شد در بین راه فضل بن سهل بتحریک او کشته شد و در طوس حضرت امام رضا علیه السلام رحلت فرموده و رای اغلب آنست آنحضرت برای مأمون مسموم گردید با نیطرتی غائله رفع شد و مأمون ببغداد رفت طاهر ذوالیمین یسیار معتبر وطرف ملاحظه شده بود مأمور حکومت خراسان شده و در آنجا از اطاعت خلیفه خارج گردید مأمون اسباب مسموم شدن او را فراهم آورد ولی اولاد طاهر بعداز او در خراسان حکومت موروثی یافتند و این امر مقدمه تجزیه ناحیه شرقی و انفصال خراسان از ممالک خلفا بود **مأمون** کریم و بزرگوار و عادل و حلیم بوده هرچند حضرت رضا علیه السلام را شهید کرد ولی با علویین مهربان بود وحکم لعن معاویه و حقانیت علی و مخلوق بودن قرآن را داد از خصایص بزرگ مأمون میل و رغبت او بعلم و ادب بوده شیوع و رواج علم حکمت در نزد مله عرب وکلیه مسلمین بتوسط او شد کتب علمی یونان و ایران را واداشت بعربی ترجمه کردند انجمنهای علمی تشکیل داد و علما را از هر کیش و طایفه بودند معزز ومحترم میداشت حتی برای خاطر یکنفر از فضلای قسطنطنیه که میخواست نزد خود بیاورد با امپراطور یونان جنگ کرد

بعداز مأمون برادرش معتصم بالله خلیفه شد و در دوره او علاوه بر بعضی شورشها که جلوگیری کرد واقعه قابل الذکری که دارد بنای شهر **سامره** است و تشکیل لشکری ترک از اسرای ترکستان بجهة محافظت خود که ابتدا اسباب ضدیت مردم وبعدها

اسباب

اسباب زحمت وضعف خلفا شده است دیگر جنگ با روم که در اکثر محاربات غالب بود و **عموریه** را که از بلاد معتبر روم بود گرفته خراب کرد دیگر اینکه شخصی موسوم به **بابک خرم دین** که در زمان مأمون در آذربایجان مذهب جدیدی ابداع کرده یاغی شده بود از عهده او بر نیامده بودند در زمان معتصم گرفتار ومقتول شد این خلیفه شجاع وسخی امّا ظالم وجابر وجاهل بود

جانشین او **واثق بالله** واقعه قابل الذکری ندارد و بعداز او **متوکل** خلیفه شد و او معروفست بواسطه عداوت با علی و اولاد او که بموجب آن مقبره حضرت سیدالشهدا علیه السلام را خراب کرد و بدفطرتی وظلم واعمال قبیحه او مشهور میباشد عاقبت لشکریان ترک متوکل و وزیرش **فتح بن خاقان** را بقتل رسانیدند

بعداز متوکل خلفای بنی عباسی مقهور لشکر ترک وآلت دست ایشان بودند و بمحض اینکه وجود خلفا منافی میل ترکان میشد آنها را معزول میکردند یا بآزار وحبس ایشان میپرداختند بنابراین دولت عباسی بنای ضعف گذاشت و از اعتبار افتادند واز هرگوشه نغمه برخاست وسرکشی سربلند کرد از نیمه مائه سیم آندولت بنای تجزیه را گذاشت طبرستان وجرجان بدستیاری یکی از اولاد امام حسن یعنی حسن بن زید ملقب بداعی کبیر از تصرف خلفا خارج شد تمام قسمت شرقی وجنوبی ایران بواسطه تاخت وتازهای یعقوب بن لیث صفاری از دست خلفا بیرون رفت در مصر **احمد بن طولون** از بندگان مأمون که حاکم آن مملکت بود

دعوی استقلال کرد وپیش برد و در اوائل مائه چهارم ناصرالدوله وسیف الدوله در موصل وجزیره وسوریه استقلال پیدا کردند وسلسله آل حمدان را تشکیل دادند مرداویج در ایران سلسله آل زیار را برپا کردند در افریقا عُبیدالله از اولاد حضرت امام جعفر صادق بنی اغلب را مغلوب کرده دعوی مهدویت نموده عنوان خلافت ولقب امیرالمؤمنین اختیار کرده مؤسس سلسله **فاطمین** شده در مصر نیز تصرف وتسلط یافتند واز مصائب آن دوره فتنه **قرامطه** بود اینطایفه اشتراک اموال ونسوان را مابین خود معمول داشتند واز تحت قوانین وشرایع خارج بودند وفسادها کردند شهر مکه را گرفته قتل وغارت نموده حجرالاسود را کندند مدتها اسباب زحمت مردم بخصوص حجاج بودند امّا خلفای بنی عباسی در بغداد زندگانی و خلافتی بذلت ونکبت وپریشانی واغتشاش میکردند علی الخصوص بعداز آنکه تمام امور را واگذار کرد به بعضی از بزرگان ترک یا فارس وبآنها لقب امیرالامرا دادند در واقع از برای خلافت نه قدرتی باقی ماند نه شرافتی ممالک ایشان بدست سلسله های مختلفه آل حمدان وبنی اخشید وسامانیان وآل بویه وغزنویان وسلجوقیان وبسیاری دیگر افتاد ورق بکلی برگشته وممالک بنی عباسی تجزیه شده در واقع از مائه سیم تاریخ ممالک اسلامی بکلی با تاریخ خلفا مباینت دارد بعبارة اخری برای اطلاع از احوال ممالک اسلامی باید بتحقیق احوال دول وسلسله های مختلفه که در ممالک مختلفه اسلامی ظهور نموده بپردازیم

حقیر سهراب

فهرست اسامی خلفای بنی امیه با سال جلوس و وفات و وقایع عمده سلطنت ایشان

عده	اسامی	وقایع عمده	سال جلوس	سال وفات
۱	معاویه ابن ابی سفیان	جنگ صفین با امیرالمؤمنین ع محاصره اسلامبول	۴۱ هجری	۶۰ هجری
۲	یزید بن معاویه	حضرت سیدالشهدا را شهید کرد مدینه را غارت نمود وبهتک احترام کعبه پرداخت	۶۰	۶۴
۳	معاویه بن یزید	از خلافت استعفا کرد	۶۴	
۴	مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه		۶۴	۶۵
۵	عبدالملک بن مروان	مختار بن ابوعبیده ثقفی بخونخواهی حضرت سیدالشهدا برخاست عبدالله بن زبیر کشته شد حجاج بن یوسف ثقفی حکومت عراق یافت عساکر عبدالملک در مشرق افریقا فتوحات کردند وبا دولت روم جنگیدند	۶۵	۸۶
۶	ولید بن عبدالملک	عمارت کننده بود جامع دمشق را ساخت عساکر او در ترکستان واسپانیا وسند وغیرها فتوحات کردند	۸۶	۹۶
۷	سلیمان بن عبدالملک	در عهد او گرگان وطبرستان فتح شد معروف به پرخوری بود	۹۶	۹۹
۸	عمر بن عبدالعزیز بن مروان	سیره نیکو داشت لهذا معروف بعدل و نیکومنشی شد	۹۹	۱۰۱
۹	یزید بن عبدالملک		۱۰۱	۱۰۵



عده	اسامی	وقایع عمده	سال جلوس	سال وفات
۱۰	هشام بن عبدالملک	زید بن علی بن الحسین بدعوت برخاست وشهید شد عبدالرحمن والی اسپانیا در عهد هشام از شارل مارتل پادشاه فرانسه شکست خورده پیشرفت وانبساط عرب از آنطرف متوقف گشت	۱۰۵	۱۲۵
۱۱	ولید بن یزید بن عبدالملک	ابتدای تنزل دولت خلفای اموی	۱۲۵	۱۲۶
۱۲	یزید بن ولید		۱۲۶	۱۲۶
۱۳	ابراهیم بن ولید		۱۲۶	۱۲۶
۱۴			۱۲۷	۱۴۲

